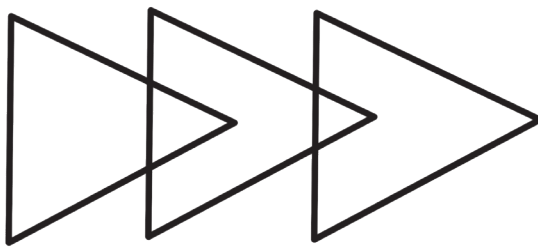


سیاست



فاطمه نوروزی - دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه یزد

پِلِ سیاست



از دیرباز پیرموان سیاست و امر سیاسی سخن ها بسیار گفته شده است و نظرها به تناوب ایراد گشته است، اما اینجانب باور دارم که سیاست هر میزان هم که پیچیده باشد، زیبایی و کارایی آن منوط به این مسئله خواهد بود که به ساده ترین شکل ممکن بیان گردد تا برای تمامی اقشار جامعه قابل فهم باشد! کاری هم با تعاریف متعددی که از سیاست ایراد گردیده است نخواهم داشت! چراکه همیشه سیاست برای من به منزله پلی بوده است که جغرافیای رویدادها و حوادث نمی تواند گزندی بر آن وارد نماید و آن را محدود سازد. سیاست یکی از حقایق غیرقابل انکار است که با تار و پود زیست انسانی گره خورده است. انسان ها در هر زمان و مکانی، پیوندی ناگسستنی با مسائل سیاسی برقرار نموده اند. از کوچک ترین مسائل، همچون تغییر در ساعت رسمی کشور گرفته تا حوزه های کلان آموزشی، اقتصادی، زیست محیطی و... همگی به نوعی در پیوند با سیاست می باشند.

آنچه در این شماره از فصلنامه سیاست نامه بدان خواهیم پرداخت، بررسی و کنکاشی است در حوزه های مختلف علم سیاست که به نوعی با مسائل روز سرزمینمان گره خورده است و تلاش شده است تا دغدغه خود را برپایه آگاهی بخشی به اذهان جامعه قرار دهد.

ماده ۲۹ اعلامیه حقوق بشر اعلام می دارد: هرکس نسبت به اجتماعی که در آن، رشد آزاد و کامل شخصیت او امکان پذیر است، مسئول است.

امید که ما دانشجویان، بعنوان نسل جوان آینده ساز فردای سرزمینمان توانسته باشیم قدمی هرچند مختصر، اما تاثیرگذار و سرشار از حس تعهد و روح ماندگاری برای ایران عزیزمان برداریم.





مشکله ای به نام علوم انسانی هومو ساگر جامعه ما - میرزا کرامتی



دکتر محمد کمالی گورکی - هیئت علمی علوم سیاسی دانشگاه یزد

چگونه می‌توان از انسان و علومش سخن گفت. در این جامعه «انسان» مهم‌ترین مسئله انسان نیست، بلکه «ساخته‌ی دست انسان» مهم‌ترین مسئله است. پس بهتر نیست دخمه‌های تنگ و تاریکی که بر سردرشان نام دانشکده علوم انسانی گذاشته شده است را برافکنیم و جای آن را به اموری که به چیزی غیر از انسان می‌پردازند، بدهیم. چه اهمیتی دارد که بدانیم تفاوت نفس و بدن در چیست؟ در دوران قاجار مردم چگونه می‌زیستند؟ تفاوت حرف نکره از معرفه چیست؟ مناسبات میان مردم به چه شکل باشد؟ همچنین چه اهمیتی دارد که نظام سیاسی مطلوب کدام است؟ روش‌های تربیت صحیح انسان کدام است؟ این مسائل اساساً نیاز به علم ندارند و اگر هم داشته باشند، گذشتگان به آن پرداخته‌اند و ما صرفاً آن‌ها را تقلید می‌کنیم. جامعه بیش از آنکه به علوم بی‌ثمر انسانی محتاج باشد به مهندس و پزشک محتاج است. مهندسی که به عمران و آبادانی کشور برسد، و ابزار مورداحتیاج انسان را در این عصر تکنولوژی فراهم کند، مهندسی باشد تا نیاز مردم به خانه‌های مجلل، ماشین‌های زیبا و لباس‌های شیک، تفریحگاه‌های باشکوه، و اساساً ابزارهای مورداحتیاج انسان‌ها را تأمین کند. این تفکر غالب در جامعه کنونی ماست، هرچند کسی به آن اذعان نمی‌کند. بسیاری از تصمیم‌سازان مهندس و پزشک در جامعه ما می‌پندارند که غرب زمانی پیشرفت کرد که علوم طبیعی و مهندسی رشد کردند. تکنولوژی انسان را متحول کرد و به آن

داستان علوم انسانی، در جامعه ما داستان هوموساگر^۱ در افسانه‌های رومی است. علوم انسانی به جرمی که مرتکب نشده است، از حق حیات و حق حضور در عرصه قدرت محروم است. علوم انسانی متهم به دردی است که هیچ درمانگری ندارد. علوم انسانی نه تنها میوه شیرینی به جامعه نمی‌دهد، بلکه تفاله‌های تلخی از اندیشه‌های منحط را به جامعه تزریق می‌کند. پس چرا باید به آن پردازیم؟ واقعیت این است که در سال‌های اخیر، اگرچه بسیاری از صاحب‌نظران، روشنفکران، علما و صاحبان قدرت در ردای علوم انسانی و اهمیتش، سخنوری‌ها کرده‌اند، همایش‌ها برگزار کرده‌اند، کتاب‌ها نوشته‌اند و شاید بهتر بگوییم، جنگل‌ها خراب کرده‌اند تا کتاب در باب اهمیت علوم انسانی بنویسند. اما این همایش‌ها نه برای نشان دادن اهمیت علوم انسانی، بلکه برگزار شده‌اند که صرفاً همایشی برگزار شده باشد. سخن گفتن از اهمیت علوم انسانی امری عبث است، چراکه بارها گفته‌اند و ما در این وجیزه نمی‌خواهیم راه آن صاحب منصبان دلسوز را برویم. مشکل در پی بردن به اهمیت علوم انسانی نیست، بلکه مشکل در بی‌اهمیتی انسان به ما هو انسان در جامعه است. زمانی که برای مردمان یک جامعه جان یک انسان به اندازه یک اسکناس ارزش ندارد و هدف و غایت هر کس پول و ثروت است و عامل تشخیص، عزت، منزلت و بزرگی نه انسانیت که پول است. زمانی که الگوهای جامعه نه عالمان علم که بی‌عالمان پرمدعاست و عالمان در کنج خانه و ناعالمان بر سردست‌ها و شانه‌های مردم‌اند،



رفاه و آرامش بخشید. انسان با فناوری‌های هسته‌ای، علوم فضایی و علوم سایبری به چنان رشدی دست‌یافت که در طول هزاران سال دست نیافته بود. امریکا با تکیه بر علوم سایبری تبدیل به ابرقدرت شد و سایر قدرت‌های جهانی با تکیه بر فناوری‌های مهندسی، سرور و صاحب قدرت جهان شدند. پس بهتر نیست که به جای تکیه بر علوم به نام علوم انسانی که به تاریخ پیوستند، به دنبال علوم مهندسی برویم. این استدلال بخش عظیمی از صاحب‌منصبان سال‌های اخیر در ایران است.^۲

این تفکر اگرچه در ظاهر درست و پر زرق و برق است، اما واقعیت چیز دیگری است. قدرت مایشاء غرب امری نیست که طی چندین دهه به دست آمده باشد و اساساً علوم مهندسی، هسته‌ای، سایبری و فضایی علمی نیستند که در خلأ به وجود آمده باشند. آن‌ها حاصل انباشت تفکر فلسفی‌اند. آن‌ها حاصل انباشت تفکر دکارت، هیوم، کانت و هایدگرند، آن‌ها حاصل پانصدسال تفکر درباب انسان و زندگی پیرامونش هستند. اساساً علوم را نمی‌شود به صورت تفکیک‌شده دید، علوم به هم پیوسته و به هم وابسته‌اند. منتها در این بین، برخی علوم بسیار مهم و پایه‌ای برای سایر علوم هستند.

برای بررسی اینکه غرب چگونه به این قدرت رسید باید تاریخ پانصد ساله آن پس از رنسانس را مشاهده کرد. رنسانس اروپا بر پایه علوم انسانی گذاشته شد و اساساً نخستین متفکران رنسانس، که اومانیست می‌خواندشان، عالمان علوم انسانی بودند، آن‌ها برای انسان به محاق رفته در قرون وسطا، نسخه‌هایی

در هنر، معماری، تاریخ و فلسفه چیدند و بدین ترتیب ریشه‌های علم‌گرایی در اروپا را پایه گذاشتند.

آغازگران رنسانس به تبعیت از فلسفه شکوهمند یونان باستان، که انسان را معیار همه امور می‌دانست، با توجه ویژه به انسان، زمینه ارجمندی و شکوهمندی انسان را فراهم کردند.

بدون شک رشد علمی به سان رشد یک درخت است، همان‌طور که یک درخت زمانی میوه می‌دهد که ریشه سالمی داشته باشد. رشته‌های مهندسی به سان میوه‌های یک درخت‌اند اما آن‌ها از ریشه‌های علوم انسانی تغذیه می‌شود. بی‌توجهی به علوم انسانی به سان بی‌توجهی به ریشه‌های یک درخت است. آن‌ها اگرچه در زیرزمین پنهان‌اند، اما پایه‌های تنومند یک نظام علمی بر روی آن‌ها استوار است. اگر علوم انسانی را نادیده بگیرم، سایر علوم هم نمی‌توانند رشدی داشته باشند، وضعیت رکود در علوم مهندسی در سال‌های اخیر ناشی از بی‌توجهی به علوم انسانی بوده است. این مسئله را حتی می‌توان نه در تاریخ غرب که در سنت و تاریخ فکری خودمان مشاهده کرد.

اوج دوره رونق و شکوفایی ایران و تمدن اسلامی مربوط به سده‌های سوم و چهارم و پنجم ه.ق است. که بنا به اذعان برخی مانند آدم متز، جرج کرمر، لیور لیمن و محمد ارکون دوره‌ای است که به انسان توجه بسیاری می‌شود و به علوم انسانی در وجوه مختلفش توجه می‌شد. در همین برهه بود که فیلسوفانی مانند فارابی و ابن سینا، ابوالحسن عامری، ابوحنیف توحیدی و ابن مسکویه دست به اندیشه‌ورزی زدند و در کنار آن‌ها مهندسانی چون ابوریحان بیرونی، خوارزمی و جابر بن حیان توانستند رشد کنند. زمانی که ابوحنیف توحیدی فریاد می‌زند که «انسان، مهم‌ترین مسئله انسان است» به حاکمان و تصمیم‌سازان گوشزد می‌کند که هدف نهایی تمام تلاش انسان، شکوفایی و کمال انسان است، نه شکوفایی و توسعه ابزارهای ساخته‌ی دست انسان.

ما این پیشینه عظیم را داریم، اما متأسفانه امروزه گویی هدف تصمیم‌سازان ما توسعه صرف ابزارهای ساخته دست انسان است گویی غایت نهایی آن‌ها

هستند و انسان خدمتکار ساخته دست

خودش است، طنز تاریخی این است

که ما به همه شئون تمدن غربی نقد

می‌کنیم، اما طابق النعل بالنعل از

سبک زندگی مصرف‌زده‌ی انسان

مدرن غربی پیروی می‌کنیم. در

این جامعه که ترکیب متناقضی

از تفکرات و عمل‌کردن‌ها وجود

دارد. انسان‌ها، دیگر تصوری از آینده

ندارند و گرفتار نوعی آفت «هیچ‌انگاری

زیست‌شناختی»^۳ می‌شوند. در نزد آنان هیچ

ارزشی، دیگر ارزش نیست، تمام ارزش‌ها بی‌معنا

و بیهوده می‌شوند، تنها یک معیار برای تمیز خوب از

بد وجود دارد و آن «راحتی‌تن» انسان است. آن‌چیزی

که وعده‌ی لذت دهد خوب، و آن‌چیزی که وعده‌ی

رنج دهد شر است.

«انسان» امروزه در جامعه ما به محاق رفته است که تنها

می‌توان با علوم انسانی آن را باز یافت، علوم انسانی در

واقع درمانگر این درد است، نه مُشکله‌ی رشد جامعه.

علوم انسانی حق حضور در تصمیم‌گیری‌ها را دارد

نه اینکه در مورد او تصمیم‌گیری شود. علوم انسانی

هوموساکن نیست.

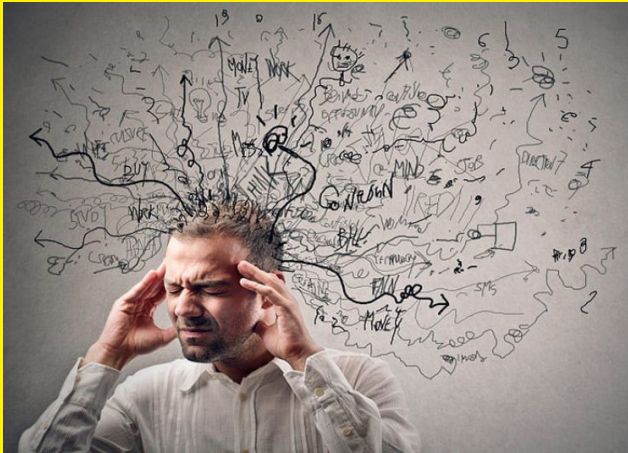
سنگ رهایی خود را بر دوش می‌کشم

حصاری دیگر برپا می‌کنم

تارهایی شاید،

ناسروده‌ای دیگر، طرح لب کند.



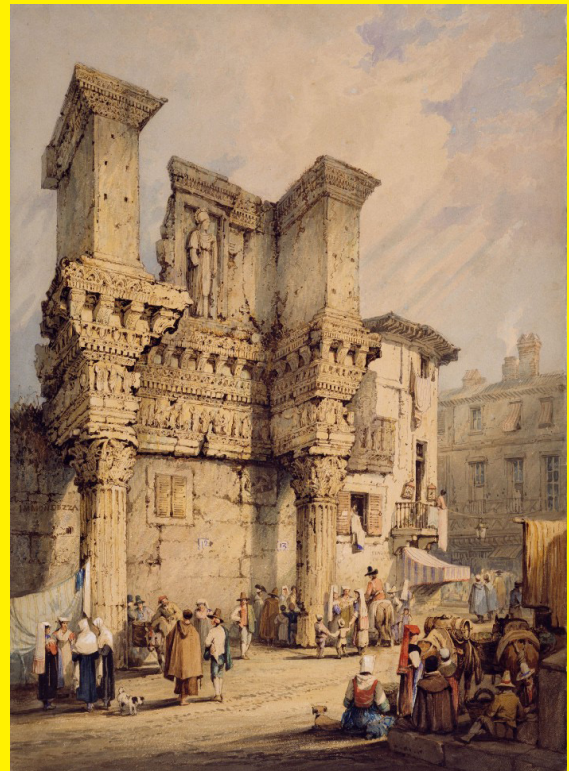


۱ Homosacer.

هوموساگر اصطلاحی باستانی متعلق به عصر رومی‌ها است، اما در فلسفه اخلاقی و سیاسی معاصر، فیلسوف ایتالیایی جورجیو آگامبن آن را برای سخن گفتن پیرامون شیوه عمل کردن سیستم‌های سیاسی معاصر در دنیای امروز به کار می‌گیرد. در عصر رومی‌ها «هوموساگر» به کسی اطلاق می‌شد که متهم به ارتکاب عملی ناشایست بود، اتهامی که سبب شده هرگونه حقوقی، چه حقوقش در مقام شهروند و چه حقوقش به مثابه انسان را از دست بدهد. هنگامی هم که این حقوق را از دست می‌داد هر کسی اراده می‌کرد می‌توانست او را بکشد؛ بدون این که این قتل او را درگیر هیچگونه مسئولیتی کند.

۲ این گفته‌ها را به صورت سلبی در سخنان معاون علمی رئیس جمهور و رئیس بنیاد ملی نخبگان، سورنا ستاری که مهندس مکانیک است و وزیر علوم فعلی که شیمی خوانده است و رئیس دانشگاه آزاد که فیزیک خوانده است قابل مشاهده است. انتخاب چنین اشخاصی برای سیاست‌گذاری علم در ایران، خود گواه دیگر این مدعاست.

۳ هیچ‌انگاری زیست‌شناختی یعنی سقوط همه‌ی ارزش‌ها و از میان رفتن هر چیزی که ما را از سطح زندگی زیست‌شناختی و لذت آن فراتر می‌برد. در جامعه‌ای که علوم انسانی بی‌اهمیت و علوم مهندسی و پزشکی تصمیم‌سازان امور مملکت باشند، انسان‌ها را به سطح حیات زیست‌شناختی تقلیل می‌دهد. جامعه فروکاسته می‌شود به مکانیسم محرک/پاسخ. محرکی که خوشی می‌دهد پاسخ آری دریافت می‌کند و محرکی که ناخوشی می‌دهد پاسخ خیر. «بدن» خود به ایدئولوژی و معیار نهایی قضاوت درباره‌ی چیزها بدل می‌شود. هیچ‌انگاری زیست‌شناختی معکوس کردن متافیزیک سنتی است: به جای روح این بار بدن است که به معیار هر چیزی بدل شده است. آن‌هم نه بدنی آزاد و رها، که جسمی اسیر خواسته‌های اولیه زیستی. این آزادی جسم نیست، دوباره حیوانی کردن آن است. اکنون این هیچ‌انگاری زیست‌شناختی است که مردم را به حرکت وا می‌دارد. آن‌ها به کسی رای می‌دهند که وعده‌ی لذت و سرگرمی بدهد؛ آن کسی که آن‌ها را از دین، معنویت، تفکر، آگاهی و هر چیز والا دور کند: شعار انسانها در جامعه ما این است: «ما به سرگرمی و لذت نیاز داریم، نه به تفکر، کار و زحمت» این شعار را چه کسانی در جامعه غالب کرده‌اند؟ جز مهندسان و پزشکان پوزیتیویست تصمیم‌ساز؟!





مهدی قطب الدینی - دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه یزد

روز دانشجو

تشریفات یا تمهیدات؟

به مانند تمام مناسبت های دیگر در تقویم جمهوری اسلامی ایران این روز نیز به نام دانشجو و دانشجویان نام گذاری شده است. فارغ از فلسفه وجود چنین روزی در تقویم ملی، در این روز چه اقدامی برای دانشجویان و در حقیقت آینده سازان کشور انجام می شود؟ مانند مناسب های دیگر از جمله روز درخت کاری که در مدت زمان کوتاهی پرستیز طبیعت دوستی و حفاظت از محیط زیست به خود گرفته و با کاشت چند نهال، رویای نجات طبیعت به وقوع می پیوندد و در ادامه روزهای سال همان روند تخریب و آلودگی محیط زیست با همان شدت ادامه پیدا می کند و یا روز زن یا روز مادر که برای ساعتی، ارزش و اهمیت فرا انسانی زنان یا مادران گوش فلک را کر می کند و پس از آن نیمی از جامعه مجدداً به دست محدودیت های جنسیتی رها خواهند شد؛ به نظر می رسد که روز دانشجو نیز در محاق فراموشی قرار گرفته است.

پذیرش بی رویه دانشجو و به طبع آن افزایش بیکاری، مدرک گرایی، سطح پایین کیفیت تحصیلی و آموزشی، دروس اجباری غیر مرتبط به رشته، افزایش آمار افسردگی، خودکشی و مصرف مواد مخدر بین دانشجویان، بی انگیزگی و ناامیدی نسبت به آینده نامعلوم، محدودیت های بی منطق خوابگاهی و دانشگاهی، فشارها و اعمال محدودیت ها در کنش ها و واکنش های دانشجویی، امکانات ناکافی و ضعیف زندگی دانشجویی، ستاره دار کردن، اخراج و محرومیت دائمی از تحصیل و بسیاری عوامل دیگر که به سیستم آموزش عالی بر می گردد، همه مشکلات عمده دانشجویان است.

در این روز و در این مناسبت چه قدمی در جهت برطرف کردن چنین مسائلی برداشته می شود؟ به غیر از سخنرانی ها با وعده های عملی نشده، چه اقدام عملی انجام گرفته است؟ آگه بگوییم «هیچ» شاید اغراق نکرده باشیم. دانشجویانی که روزانه با مصائب و مشکلات سخت تری دست و پنجه نرم می کنند و یا انصراف از ادامه تحصیل و ورود به بازار کار را انتخاب کرده و یا ادامه تحصیل پس از مهاجرت را در اولویت قرار می دهند. افزایش آمار مهاجرت نخبگان و سرمایه های انسانی کشور که در سال های اخیر روند افزایشی قابل توجهی را شاهد بوده است نشان از آن دارد که نخبگان دانشجویی کمتر علاقه ای به حضور در وطن خود دارند و ظاهراً زندگی را در جایی جست و جو می کنند که علم و تخصصشان معیار توجه به آنهاست.



وضعیت دانشجویان ایرانی در جهان
 بر اساس آخرین آمار موجود قابل استناد و با قابلیت مقایسه پذیری جهانی، وضعیت دانشجویان ایرانی در جدول ۵- وضعیت دانشجویان ایرانی خارج از کشور بر اساس شاخص های آماری مختلف

سال	تعداد دانشجویان ایرانی (هزار نفر)	سهم دانشجویان ایرانی در کل جمعیت دانشجویان ایران (درصد)	پارکمنت تخصصی ایرانیان متخمس خارج از وطن	میزان جذب دانشجویان ایرانی (هزار نفر)	میانگین درآمد دانشجویان ایرانی (هزار دلار)	تعداد دانشجویان ایرانی در جهان (هزار نفر)	رتبه دانشجویان ایرانی در جهان (مستوفی نفر)
۲۰۰۳	۱۹۳	۰۰۰۰۱۰	-	-	-	۲۹	۲۶
۲۰۰۴	۲۰۹	۰۰۰۰۱۰	-	-	-	۲۸	۲۷
۲۰۰۵	۲۲۴	۰۰۰۰۱۰	-	-	-	۲۶	۲۸
۲۰۰۶	۲۵۱	۰۰۰۰۹	-	-	-	۲۲	۲۹
۲۰۰۷	۲۹۵	۰۰۰۰۹	-	-	-	۲۰	۲۹
۲۰۰۸	۳۲۴	۰۰۰۰۱۰	-	-	-	۱۸	۲۳
۲۰۰۹	۳۶۷	۰۰۰۰۱۰	-	-	-	۱۵	۲۵
۲۰۱۰	۴۲۵	۰۰۰۱۱	-	-	-	۱۲	۲۸
۲۰۱۱	۵۰۲	۰۰۰۱۱	-	۹۵	۰۰۰۲۶	۱۲	۲۱
۲۰۱۲	۵۶۶	۰۰۰۱۲	-	۷۸	۰۰۰۲۷	۱۲	۲۱
۲۰۱۳	۶۹۵	۰۰۰۱۱	-	۱۱۲	۰۰۰۲۸	۱۲	۲۲
۲۰۱۴	۸۰۸	۰۰۰۱۰	-	۱۴۶	۰۰۰۲۶	۱۵	۲۵
۲۰۱۵	۹۱۱	۰۰۰۱۲	۱۱۲	۱۸۷	۰۰۰۲۲	۱۶	۲۸
۲۰۱۶	۱۰۳۸	۰۰۰۱۲	۲۶۶	۲۱۰	۰۰۰۲۱	۱۷	۲۸
۲۰۱۷	۱۱۵۵	۰۰۰۱۲	۸۰۶	۲۰۶	۰۰۰۲۱	۲۰	۲۳
۲۰۱۸	-	-	۱۰۵۷	۲۱۶	-	-	۲۳
۲۰۱۹	-	-	۱۲۰۲	-	-	-	۲۳
۲۰۲۰	-	-	۱۵۰	-	-	-	-

منابع: UNESCO (۲۰۲۰)، (مطالعه در مورد علم و فناوری رتبه بندی جهانی، ۲۰۲۰)، (مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی، ۱۳۹۸)، (این شاخص از شاخص توسعه انسانی جهانی، پارکمنت تخصصی ایرانیان متخمس خارج از وطن بر مبنای ۱۰۰۰ مورد در دست می آید).

F1 صادر شده طی دوره مذکور با کاهش تقریباً ۵۷ درصدی و تعداد ویزاهای F1 صادر شده با کاهش تقریباً ۶۸ درصدی همراه بوده است.

- در سه ساله اول سال ۲۰۲۰ نیز صدور ویزاهای F1 و F2 برای دانشجویان و محققان ایرانی لغت چشمگیری تجربه کرده و به ترتیب به تعداد ۱۴۵ و ۱۱۶ ویزا کاهش داشته است.
- از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ تعداد دانشجویان ایرانی حاضر در ۱۰ دانشگاه برتر ایالات متحده آمریکا روندی تقریباً ثابت داشته است و با اندکی رشد از رقم ۲۰۱ دانشجویی به رقم ۲۲۲ دانشجو رسیده است.
- از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸ همزمان با کاهش جمعیت دانشجویان ایرانی در آمریکا دانشجویان ایرانی حاضر در ۱۰ دانشگاه برتر آمریکا نیز کاهش اندکی یافته و از رقم ۲۲۲ دانشجو به حدود ۲۲۰ دانشجو رسیده است.
- کشور ایران در رتبه بندی کشورهای دانشجوی فرست به آمریکا با در نظر گرفتن تعداد دانشجویان مشغول به تحصیل در دانشگاه های برتر آمریکا در جایگاه دوم قرار دارد و کشورهای چین، هند و کره جنوبی در جایگاه اول تا سوم قرار دارند.
- چنانچه سهم دانشجویان مشغول به تحصیل در دانشگاه های برتر آمریکا از کل دانشجویان خروجی ایرانی در نظر گرفته شود، کمتر از نیم درصد دانشجویان خروجی از ایران در دانشگاه های برتر آمریکا و جهان مشغول به تحصیل هستند که از این حیث ایران در جایگاه دهم در میان کشورهای دانشجوی فرست به آمریکا قرار دارد.
- در بازه ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷ میلادی، سهم دانشجویان ایرانی حاضر در دانشگاه های برتر آمریکا و جهان از کل جمعیت دانشجویان خروجی ایران رشد بسیار ناچیزی داشته و از رقم ۲۵- درصد به رقم ۲۷- درصد رسیده است. در حالیکه این سهم برای کشور چین با جمعیت قابل توجه دانشجویان خروجی (بیش از ۷۰۰ هزار دانشجو) رشد محسوس از رقم ۱۳۸- درصد به رقم ۱۷۱- داشته که این موضوع باعث واکنش مقامات دولت آمریکا و اعمال محدودیت برای پذیرش دانشجویان چینی در دانشگاه های این کشور شده است.



جدول ۲- توزیع انواع اقامت ایرانیان در اتحادیه اروپا بر اساس دلایل اقامت مجاز در سال های (۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸)

دلیل اقامتی	سال (میلادی)						
	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶
تحصیلی	۱۱۷/۲۱۹	۱۲/۶۰۳	۱۹/۱۶۱	۱۶/۳۰۲	۱۷/۴۰۳	۱۷/۸۵۹	۱۸/۹۲۸
	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵	۲۰۱۶
	۲/۴۳۰	۲/۴۱۵					

فصلنامه علمی تخصصی سیاست نامه
 سال چهارم، شماره ششم، پائیز ۱۴۰۰



در این طرف سیاست زدگی زندگی روزمره و سنجیدن تمام افراد با وزنه‌ی سیاست و اعتقادات و همچنین مقابله و مخالفت با اقدامات انتقادی دانشجویی و در آن طرف شرایط بهتر زندگی در کشورهای دیگر و توجه بهتر و والاتر به جامعه دانشجویی و مواردی این چنینی باعث می شود تا جامعه دانشجویان در ایران در انزوا و خاموشی و تیرگی خود فرو رفته و خروج از این اجتماع را راهی در پیش روی خود در نظر بگیرند. در حال حاضر گویا نگاه آینده نگرانه دقیقی راجع به اثرات بلند مدت و پیامدهای منفی کم توجهی به دانشگاه و رکود دانشجویان در نظر گرفته نشده است.

در این قسمت می توان با دو دیدگاه کلان به مسئله نهاد دانشگاه و دانشجویان نگاه کرد:

یک. نگاه بالا به پایین: در این بخش مسئولان مربوطه موظف خواهند بود تا شرایط منصفانه تر و مطلوب تری را برای دانشجویان فراهم کنند. بدین منظور که از ابتدا با اصلاح ساختار کنکور و پذیرش دانشگاهی، وقایعی مانند مدرک گرایی و تحصیل بی حاصل را به کمترین حد خود رسانده و نیاز جامعه و بازار کار را با میزان ورودی دانشجویان تنظیم و هماهنگ نمایند. در این مورد یکی از نکات کلیدی، ایجاد عدالت در پذیرش با اقداماتی مانند تعدیل و بازنگری در پذیرش سهمیه ها و همچنین بازنگری دقیق تر و کنترل بر پردیس های دانشگاهی و موسسات آموزش عالی و یا دانشگاه های غیر انتفاعی می باشد. در ادامه نیز مطلوب است سیستم آموزش دانشگاهی به صورتی اصلاح و پایه گذاری شود که دانشجویان بتواند صرفاً با مطالعه جزوه های مختصر و مطالب تکراری و غیر کاربردی این مرحله را پشت سر گذارد. اگرچه اقدامات متعددی مانند: ارتقاء سطح کیفی و کمی دانشگاه ها در سطح داخلی و بین المللی، بازنگری در چارت تحصیلی و کارآمدتر و کاربردی کردن، علمی تر و عملی تر شدن و به روز رسانی دروس، آزادی عمل بیشتر به دانشجویان و استایدها، توجه ویژه به سلامت روان دانشجویان، کاهش نگرانی نسبت به آینده و موارد از این دست بر دوش مسئولین سنگینی می کند؛ اما نگاه تک بعدی و تقلیل گرایانه به این بخش نباید مانع از دیدن وظایف دانشجویان شود.

دو: نگاه پایین به بالا: بی شک بزرگ ترین تغییرات و با ثبات ترین آنها از پایین، یعنی از اجتماع معترض و منتقد رقم خورده و خواهد خورد. در این بین نیز اساتید و به ویژه دانشجویان نقش بسیار موثری را ایفا خواهند کرد. در طول دهه ها و سال های متمادی، دانشجویان همواره بازیگران مهمی در زمینه انتقاد، اعتراضات مدنی و ایجاد تغییرات موثر بوده اند. اما چه می شود که پس از گذشت چند دهه از بنیان گذاری روز دانشجو، امروز شاهد رکود، خمودگی و بی اهمیت شدن وقایع ملی و بین المللی برای دانشجویان

هستیم. از صعود اعتماد ملی به دانشگاه و دانشجویان تا سقوط به کم توجهی و انفعال دانشجویان.

به جرات می توان گفت یکی از دلایل مهم رکود فعالیت دانشجویی، احساس عدم تاثیرگذاری مهم در وقایع و حاصل نشدن تغییرات مطلوب، همچنین ایجاد مشکلات متعدد برای بخش فعال آنهاست. اما آنچه عیان است مشخص خواهد کرد که نه تنها انفعال و کاستن از کنش و واکنش دانشجویی پیامد و تغییرات مثبتی را ایجاد نخواهد کرد؛ بلکه به مراتب شرایط غیر مطلوب را نه تنها برای نهاد دانشگاه، بلکه برای کل جامعه و ملت به ارمغان خواهد آورد. در این بخش لازم است تا با اقداماتی مانند ایجاد انگیزه مجدد، افزایش فعالیت تشکل ها، کانون ها و انجمن های علمی - دانشجویی، فعالیت هایی فراتر از کلاس و دروس پیش فرض، انتخاب صحیح و فعالیت در حوزه مورد علاقه دانشجویان، امکان گردهمایی و همفکری دانشجویی، برقراری ارتباط متدوال بین دانشگاهی در سطح استانی، ملی و حتی فراملی، ایجاد فرصت آزاد به منظور تفکر راجع به مسائل روز، افزایش دانشجوی محوری و مواردی از این قبیل که بخش عمده آن بر عهده خود دانشجویان می باشد، تلاش شود تا جنبش دانشجویی در ابتدا در سطح دانشگاه و پس از آن در ابعاد فراتر یعنی بُعد ملی و حتی فراملی به کنش مندی موثر خود ادامه دهد.

جایه های بین المللی دانشجویان ایرانی در جهان

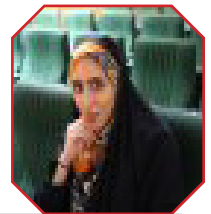
- بر اساس آمار جهانی، تعداد دانشجویان بین المللی در جهان از رقم ۲ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ میلادی به رقم ۵/۳ میلیون نفر در سال ۲۰۱۹ میلادی رسیده است.
- تعداد دانشجویان ایرانی در خارج از کشور همراستا با افزایش کل جمعیت دانشجویان کشور و نیز افزایش جمعیت دانشجویان بین المللی در جهان، روند صعودی داشته و از تراز ۱۹ هزار دانشجو در سال ۲۰۰۲ میلادی به تراز ۵۲ هزار دانشجو در سال ۲۰۱۷ رسیده است.
- علیرغم اینکه تعداد دانشجویان بین المللی ایرانی روندی فزاینده داشته است؛ اما تعداد آنها در سال های اخیر تقریباً ثابت شده و در تراز ۵۲ هزار نفر ثابت باقی مانده است.
- سهم دانشجویان ایرانی خارج از کشور به نسبت کل جمعیت دانشجویان کشور در طول ۱۵ سال گذشته رقمی تقریباً ثابت مانده است و نرخ حدود یک درصد را داشته است.
- نرخ رشد جمعیت دانشجویان ایرانی خارج از کشور در فیاس با نرخ رشد جمعیت دانشجویان بین المللی در جهان کندتر بوده است. بدین ترتیب، سهم دانشجویان ایرانی در کل بازار دانشجویان بین المللی جهان از سال ۲۰۱۲ روندی کاهشی به خود گرفته و از سهم حدود ۱/۳ درصد به حدود ۰/۹ درصد در بازار جهانی رسیده است.
- در بازه ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲ میلادی رتبه دانشجویان فرستای ایران در جهان از رتبه ۲۹ام به رتبه ۱۲ام رسیده است. با این حال رتبه ایران در بازه ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۷ روندی کاهشی داشته بطوریکه در سال ۲۰۱۷ میلادی، رتبه دانشجویان فرستای ایران در جهان به جایگاه ۲۰ام تنزل پیدا کرده است.
- جمعیت دانشجویان بین المللی مشغول به تحصیل در ایران از تراز ۴ هزار دانشجو در سال ۲۰۱۱ به تراز ۲۱ هزار دانشجو در سال ۲۰۱۸ افزایش یافته است.
- نرخ بازگشت متخصصان و فارغ التحصیلان ایرانی به داخل کشور از سال ۲۰۱۵ تا سال ۲۰۲۰ روند صعودی و قابل توجهی داشته است. جمعیت متخصصان بازگشته از تراز ۱۰۰ نفر در سال ۲۰۱۵ میلادی به تراز ۱۵۰ نفر در سال ۲۰۲۰ رسیده است.
- مجموع جذب دانشجویان بین المللی در داخل کشور

- همچنین نرخ بازگشت متخصصان ایرانی باعث ارتقاء شاخص خالص چرخش نخبگان ایرانی از تراز (۰/۴۶) - در سال ۲۰۱۱ به (۰/۳۱) - در سال ۲۰۱۷ شده است.
- جمعیت دانشجویان ایرانی در کشور آمریکا در بازه ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸، با یک شیب ملایم در حال افزایش بوده است که در بازه ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶ با یک شیب صعودی قابل توجه، رشد کرده است.
- غالب مقاصد برتر دانشجویان ایرانی در بازه ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۷، جملگی در تراز ۱۰۰۰ تا ۴۰۰۰ هزار دانشجو ثابت مانده اند و تعداد مقاصد اندکی همچون کانادا، آلمان، ایتالیا و ترکیه وارد ترازهای بالاتر شده اند.
- در دوران دولت ترامپ، رشد جمعیت دانشجویان ایرانی در آمریکا در مقایسه با سال های گذشته متوقف شده و لذا جمعیت دانشجویان ایرانی در طی بازه ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ در تراز ۱۲ هزار نفر ثابت مانده است.
- در سال ۲۰۱۸ جمعیت دانشجویان ایرانی در آمریکا در مقایسه با سال ۲۰۱۷، بیش از ۶۰۰ نفر کاهش یافته است.
- وضعیت دانشجویان کشورهای دانشجو فرست در دانشگاه های آمریکا در سال تحصیلی ۲۰۱۸ تا ۲۰۱۹ نسبت به سال تحصیلی ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۸ نشان می دهد که جمعیت دانشجویان ایرانی در آمریکا در مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی رشد منفی به ترتیب ۱۰ و ۷ درصدی داشته است.
- بطور کلی، جمعیت دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در آمریکا در سال ۲۰۱۹ در سطوح کارشناسی و تحصیلات تکمیلی دارای رشد منفی پنج درصدی بوده است.
- کاهش دانشجویان ایرانی در آمریکا، در رشته های مهندسی نیز مشهود است. جمعیت ایرانیانی که در رشته های مهندسی در دانشگاه های آمریکا ثبت نام کرده اند، از سال ۲۰۱۶ روندی کاهشی به خود گرفته است و از ۵ هزار و ۲۰ نفر در سال ۲۰۱۶ به ۴ هزار و ۵۴۰ نفر در سال ۲۰۱۸ رسیده است.
- تعداد ویزاهای F1 و I1 صادر شده برای دانشجویان و محققان ایرانی طی سال های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹ با کاهشی قابل ملاحظه همراه بوده است بطوریکه تعداد ویزاهای





پروژه های زیست محیطی در خاورمیانه حفاظت از محیط زیست اصلی ترین وظیفه حاکمان!



هدی یوسفی - دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشگاه علامه طباطبایی

را در عراق و سوریه رقم زده است و این امر آسیبی جدی برای محیط زیست منطقه تلقی می‌شود. امور سیاسی و امنیتی نیز در نهایت، تهدیدهای محیط زیستی محسوب می‌شوند. برداشت تهدیدی که کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه از یکدیگر دارند، زمینه ساز معمای امنیت شده و کشورها را به سمت خریداری هر چه بیشتر تسلیحات نوین سوق می‌دهد. سلاح‌هایی که هم در مراحل تولید و هم در زمان استفاده آسیبی جدی برای محیط به حساب می‌آیند.

اجلاس خاورمیانه سبز

بنا بر آنچه به صورت اجمالی بیان شد، حفاظت از محیط زیست شاید اصلی ترین وظیفه ی حاکمان منطقه ی خاورمیانه باشد. لزوم چنین امری سبب شد تا در سوم آبان ماه سال جاری، نخستین اجلاس خاورمیانه ی سبز به دعوت محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی در ریاض برگزار شود. در این اجلاس، رهبران کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و نیز مقامات بین‌المللی در حوزه ی محیط زیست حضور داشتند و تصمیماتی مبنی بر کاهش استفاده از کربن، جلوگیری از آسیب به زیستگاه های طبیعی و افزایش استفاده از انرژی های تجدیدپذیر گرفتند. شاهزاده محمد بن سلمان در سخنرانی آغاز اجلاس، در مورد هدف اصلی اجلاس و برنامه ها و پروژه های مطرح شده در آن گفت: «در این اجلاس گرد هم آمده‌ایم تا تلاش‌ها برای حفاظت

مسائل زیست محیطی در سال های اخیر به یکی از دغدغه های مهم برای کشورهای جهان تبدیل شده است. در خاورمیانه بسیاری از مشکلات زیست محیطی در حال تبدیل شدن به بحران هستند و قابلیت ایجاد تنش و نزاع دارند. مشکلات زیست محیطی در خاورمیانه در دو بخش عمده قابل ارزیابی هستند؛ نخست مشکلاتی که منشأ طبیعی دارند، مانند گرم شدن تدریجی کره ی زمین. دوم، مشکلاتی که منشأ انسانی دارند.

عمده ی بحران های زیست محیطی موجود در خاورمیانه، در دسته ی دوم جای می‌گیرند؛ آلودگی های ناشی از نفت و گاز یکی از مهم ترین آنهاست. نفت و گاز در زمان استخراج و انتقال، موجب آلودگی دریاها شده و در زمان سوخت نیز تولید کربن در جو کره ی زمین را افزایش می‌دهند. در خلیج فارس، پروژه های مختلفی باعث افزایش آلودگی ناشی از نفت و گاز شده است؛ انتقال نفت از خلیج فارس به دریای سرخ توسط عربستان و نیز اکتشاف نفت در جنوب یمن توسط امارات از جمله جدیدترین عوامل بحران‌زا هستند که به زیستگاه های دریایی آسیب های زیادی وارد کرده اند. ایجاد جزایر مصنوعی توسط کشورهایی مانند امارات، عربستان و قطر نیز اکوسیستم موجود در خلیج فارس را با تغییرات منفی مواجه کرده است. علاوه بر آن پروژه هایی مانند پروژه ی گاپ ترکیه هم شرایط آبی منطقه را به میزان قابل توجهی بحرانی کرده است. ترکیه با ایجاد سد هایی بر رودخانه های دجله و فرات، بحران خشکسالی



از محیط زیست و مقابله با تغییرات اقلیمی را هماهنگ و نقشه راهی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای در منطقه به میزان ۱۰ درصد بیشتر از مجموع مشارکت‌های جهانی تهیه کنیم. در این راستا، طبق برنامه‌ای که بزرگ‌ترین برنامه درختکاری جهان محسوب می‌شود ۵۰ میلیارد درخت در منطقه خواهیم کاشت که ۵ درصد از میزان درختکاری هدف در جهان را شامل می‌شود.

علاوه بر این، پادشاهی سعودی طرح‌های ایجاد یک صندوق سرمایه‌گذاری برای فناوری‌های منطبق با «اقتصاد چرخشی کربنی» در منطقه و همچنین راه‌اندازی یک ابتکار جهانی به منظور تامین سوخت پاک، هم‌زمان با تامین غذای بیش از ۷۵۰ میلیون نفر در جهان را نیز در نظر دارد. به گفته شاهزاده محمد بن سلمان، ارزش کل سرمایه‌گذاری در این دو طرح نزدیک به ۳۹ میلیارد ریال سعودی (بیش از ۱۰ میلیارد دلار) خواهد بود که عربستان سعودی برای تامین مالی آن با کشورهای مختلف و صندوق‌های توسعه منطقه‌ای و بین‌المللی همکاری خواهد کرد. بنابر بیانیه منتشر شده، عربستان سعودی حدود ۱۵ درصد از سرمایه مورد نیاز برای این طرح‌ها را تامین خواهد کرد.

پیش از این نیز در بسیاری از کشورهای منطقه طرح‌هایی در راستای توسعه‌ی پایدار و حفظ محیط زیست برنامه‌ریزی و اجرا شده بود که به تبیین تعداد محدودی از آنها می‌پردازیم.

عربستان

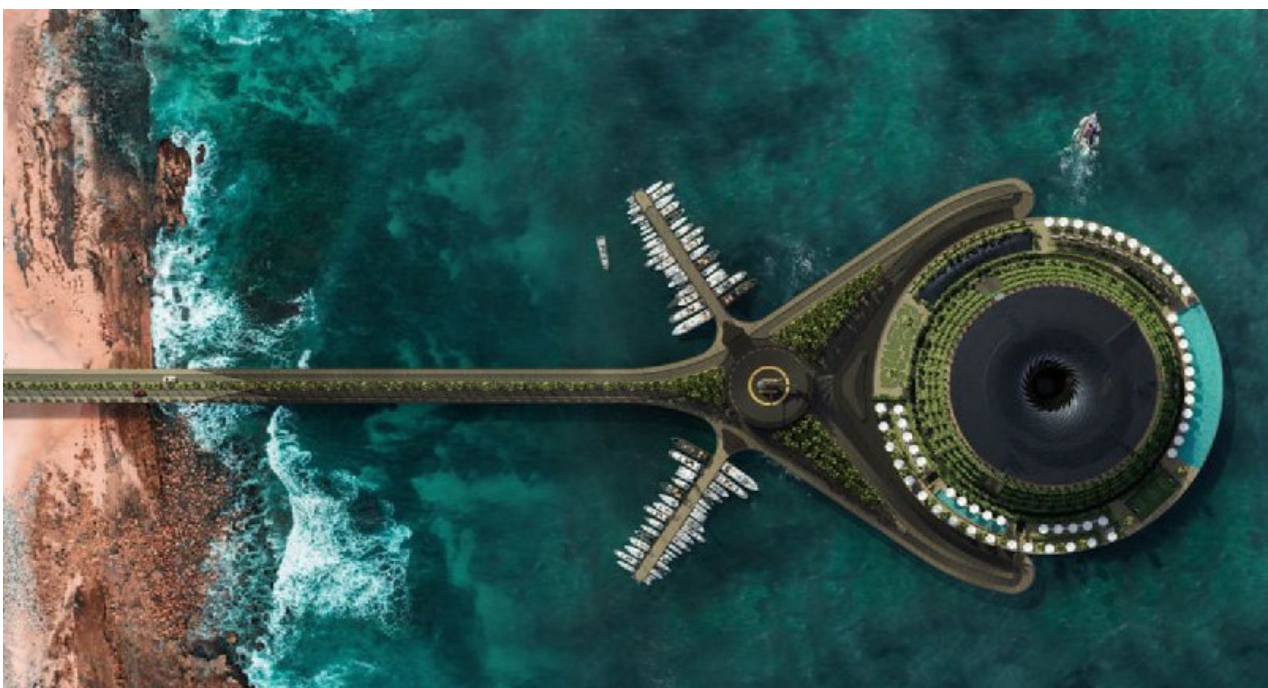
با وجود آنکه پروژه‌های انتقال نفت عربستان آلودگی‌های آبی زیادی ایجاد کرده است و آرامکو (شرکت نفت عربستان) یکی از بزرگترین تولیدکنندگان کربن در جهان است، اما در سال‌های اخیر محمد بن سلمان ابتکاراتی را

در جهت جبران آلودگی‌های محیطی ارائه کرده است. عربستان سعودی در زمان ریاست خود بر گروه بیست، دو ابتکار جهانی آغاز کرد، «ابتکار ایجاد پلنفرم جهانی برای تسریع تحقیقات در صخره‌های مرجانی» و «ابتکار جهانی جلوگیری تخریب زمین و حفظ زیستگاه‌های حیات وحش» که متعلق به بازسازی اکوسیستم‌های زمینی است مورد استقبال بین‌المللی قرار گرفت.

جدیدترین طرح زیست محیطی عربستان پروژه ی The line است که خود بخشی از طرح بزرگ‌تر نئوم به حساب می‌آید. طبق طرح The line عربستان اقدام به ایجاد شهری بدون خیابان و بدون خودرو خواهد کرد که فواصل مکان‌های آن بیش از ۲۰ دقیقه نباشد و بتوان به راحتی به همه‌ی نقاط دسترسی داشت. این شهر پوشش گیاهی قابل توجهی خواهد داشت، لذا علاوه بر عدم ایجاد آلودگی، به تولید اکسیژن نیز کمک خواهد کرد.

پروژه‌ی دریای سرخ نیز از جمله دیگر طرح‌های زیست محیطی عربستان است. حاکمان سعودی در جهت ایجاد تنوع در منابع درآمدی دولت، زیرساخت‌های گردشگری را بعنوان یکی از گزینه‌های مطلوب ارتقا داده‌اند. در همین راستا قصد دارند از یکی از سواحل دور افتاده در این کشور، مرکز گردشگری توریستی بسازند؛ اما آنچه جالب توجه است، شعار سازندگان این مقصد گردشگری است. آنها معتقدند: «تهی کردن محیط طبیعی قابل قبول نیست»

به همین دلیل سازه‌های خود را با فاصله‌ی زیاد از جزایری که زیستگاه لاک پشت‌ها و پرندگان مهاجر بوده‌است بنا کرده‌اند و صخره‌های مرجانی که مجبور به جا بجا کردن آنها بودند را مجدداً کاشتند تا اکوسیستم محیط را با تغییرات منفی مواجه نکنند. هدف این پروژه‌ها افزایش سهم سرانه فضای سبز در عربستان، افزایش درصد کل فضاهای سبز در کشور، بهبود کیفیت هوا با کاهش دی‌اکسید کربن، افزایش اکسیژن و رطوبت و کاهش گرد و غبار، کاهش دمای هوا و کمک به



به نحوی به کار گرفته شده است که می تواند در جذب بیشترین انرژی های طبیعی و تولید انرژی های تجدیدپذیر نقش مؤثری را ایفا کند.

فرجام

تغییرات اقلیمی، خشکسالی، گرم شدن کره ی زمین و آلودگی های ناشی از انرژی های کربنی، وضعیتی بحرانی را برای محیط زیست خاورمیانه ایجاد کرده اند که اگر خطرات و پیامدهای آن نادیده انگاشته شود، به نابودی محیط منطقه خواهد انجامید. طرح های ارائه شده از جانب برخی کشورهای منطقه، به شرط اجرای صحیح قادر به ایفای نقش مهمی در حفظ محیط خواهند بود، اما همزمان عملکرد آسیب زای کشورها در زمینه ی استفاده از تسلیحات و نیز انتقال نفت، باید به میزان قابل توجهی مدیریت و محدود شود.



کاهش مصرف انرژی و افزایش ظرفیت جذب و بهره برداری از آب باران و کاهش اثرات آن عنوان شده است.

قطر

در جدیدترین کابینه ی قطر، وزارتخانه ای تحت عنوان وزارت محیط زیست و تغییرات آب و هوایی ایجاد شده است که خود نشان از اهمیت مسائل زیست محیطی برای حاکمان این کشور دارد. در سند چشم انداز ۲۰۳۰ قطر، توسعه ی پایدار در چهار محور پیش بینی شده است. بر اساس این سند قطر تا سال ۲۰۳۰ باید به توسعه ی اجتماعی، اقتصادی، انسانی و زیست محیطی دست یافته باشد. پس از تدوین این سند در سال ۲۰۰۸، برای آنکه منابع انرژی و محیط طبیعی برای نسل های بعد هم باقی بماند قطر توجه ویژه ای را به انرژی های تجدید پذیر معطوف کرد و با همکاری با شرکت های انرژی های نو اروپایی، پنل های خورشیدی را در بیابان های کشور مستقر کرده و در تلاش است تا وابستگی به انرژی های کربنی را تا حد ممکن کاهش دهد. قطر در جدیدترین اقدام خود، هتل شناوری ساخته است که برق آن از انرژی بادی تامین می شود و به دلیل شناور بودن آسیب های جزایر مصنوعی ایجاد شده را برای اکوسیستم زیر آب نخواهد داشت.

امارات

مقامات اماراتی نیز طرح هایی را برای حفاظت از محیط زیست ارائه کرده اند. در یکی از طرح ها، امارات قصد دارد تا سال ۲۰۵۰، نیمی از برق خود را به وسیله ی انرژی های پاک تولید کند. امارات یک نیروگاه خورشیدی با ۳۰۴ میلیون پنل در یکی از شنزارهای این کشور ایجاد کرده است که ۱۰۲ گیگاوات ظرفیت تولید برق دارد و قادر است برای ۹۰ هزار خانوار برق تولید کند.

یکی از دیگر پروژه های بحث برانگیز در امارات، پروژه ی شهری Xeritown است. این پروژه شهری به منظور مصرف بهینه انرژی و جلوگیری از هدر رفتن آن ارائه شده است تا در فهرست پروژه های سبز ساختمانی جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص دهد. این پروژه از تعداد بیشماری ساختمان های معلق سبز با بدنه های مشبکی خورشیدی تشکیل شده که به صورت مورب در زوایای مختلف هندسی در کنار یکدیگر جا گرفته اند. تطبیق کاربرد سیستم های زیست محیطی به منظور جذب انرژی های باد، خورشید و آب باران از جمله مهمترین اقدامات صورت گرفته در این پروژه نوین سبز محسوب می شود. منابع اکولوژی در زیربنای ساختمانی های شهر



بحثی خودمانی در مورد خود ما

یادداشتی برای دانشجویان



دکتر سعید عطار - هیئت علمی علوم سیاسی دانشگاه یزد

آن کالا تقلبی بوده، و همین انداختن جنس تقلبی به مردم، بحران بی اعتمادی به وجود آورده، آیا می شود بدون اینکه دیگران طعنه بزنند یا پوزخندی تحویل دهند، از امید حرف زد؟ به فرض که من یادداشتی بنویسم در مورد امیدها، آیا نمی پرسند اگر دیروز امیدی در ما ایجاد نمی کردند، امروز اینقدر تلخکام نبودیم؟ واقعا می شود امید را در حد یک شعار و یک یادداشت پائین آورد؟ حق با شماست. جامعه زمانی امیدوار می شود که ردی از همین امید را در تغییرات زندگی روزمره و امورات جاری محله، شهر، استان و کشورش ببیند.

دوستان فصلنامه سیاست نامه، خواستند تا برای شماره جدید مجله، یادداشتی برایشان بنویسم. فهرستی از موضوعات کلی هم ارسال کردند که راستش را بخواهید، آنقدر کلی و درسی بود که انگیزه ای برای نوشتن در مورد آنها نداشتیم. هر چه فکر کردم در مورد چه موضوعی بنویسم چیزی به ذهن خطور نکرد. یکی از سخت ترین کارها در «شرایط حساس کنونی» پیدا کردن موضوعی غیرحساس است.

جامعه مسئولیت پذیر: جامعه رو به آینده

حتما مستاصل شده اید و قصد دارید به خواندن این مطلب ادامه ندهید. کمی صبر کنید. درست است که نوشتن از بیم ها و امیدها، شاید مشکلی را حل نکند اما شاید فکر کردن به مسئولیت های ما در برقراری وضعیت موجود، بتواند گامی باشد رو به جلو؛ مخصوصا نوشتن در مورد «مسئولیت مشترک ما» برای دانشجویان که باید وجدان بیدار جامعه باشند، مهم است. می پرسید کدام مسئولیت؟ مگر تقصیر ماست که کشور این قدر بحران زده شده؟ با شما هم نظرم که مسئولیت اول مشکلات موجود در کشور، بر عهده کسانی است که بر صندلی های تصمیم گیری نشسته اند. اما اگر از من دلخور نمی شوید باید صادقانه بگویم که من و شما هم در آنچه امروز بر کشور ما می گذرد مقصر هستیم. اجازه بدهید یک مثال سربسته بزنم.

از بیم ها ننویس

ما در دوره ای از تاریخمان هستیم که انواع و اقسام بحرانها، جامعه ما را محاصره کرده اند. نوشتن در مورد بحرانها برای دانشجویان که قاعدتا باید ذهن بیدار جامعه باشند، شاید کار بی راهی نباشد. بالاخره اگر قرار است قدمی در حل بحرانها برداشته شود، باید اول این بحرانها را شناخت و برای شناخت، چه گروهی بهتر از جوانان و به خصوص دانشجویان. اما یک مشکل وجود دارد: آیا جوانان و دانشجویانی که خودشان در جامعه زندگی می کنند و با همین بحرانها، دمخور هستند، خبری از بحرانها ندارند؟ علاوه بر این، نوشتن از بحرانها در روزگار شبکه های اجتماعی که اینقدر مطالب متعدد در مورد همین بحرانها وجود دارد و روزانه دست به دست می شود، مگر دردی را درمان می کند؟ بیم دادن های متعدد به جامعه ما، خودش بخشی از بحرانهای ماست. جامعه ای که در زندگی روزمره اش، مدام تجربه کرده که «در لحظه حساس کنونی است» و اضطرابی جانکاه بر روانش خراش های جدی وارد کرده، به اندازه کافی مستاصل و خزیده به درون شده که چنین بیم دادن هایی، نه تنها دردش را درمان نکند بلکه حتی ممکن است نمکهایی باشد بر زخم هایش.

از امیدها ننویس

با خودم گفتم: قبول. به جای بیم ها، از امیدها بنویس. به نظر، یادداشت مناسب تری می آمد. نوشتن در مورد امیدها برای دانشجویان که نیروی پیش برنده کشور هستند، شاید کار بی راهی نباشد. بالاخره اگر قرار است قدمی برای حل بحرانها برداشته شود، باید انرژی کافی برای این کار وجود داشته باشد. جامعه به نیروی امید نیاز دارد تا بتواند با تکیه بر آن، گره ای از گره های بزرگ کشور را باز کند. امیدوارم عصبانی نشوید اگر بگویم که باز هم یک مشکل وجود دارد: در کشوری که سالها در بازار سیاست، کالایی با برچسب امید به مردم فروخته شده و بعد از زمانی کوتاه، همه فهمیده اند که



فصلنامه علمی تخصصی سیاست نامه

سال چهارم، شماره ششم، پائیز ۱۴۰۰



۱۲ **گردن دیگران بیاندازیم؟ اگر تبعیض را بد می دانیم، فکر کردیم که آیا ما در زندگی خودمان به همه افراد از هر جنسیت با هر باوری احترام می گذاریم یا اینکه ما هم ارزشی برای حقوق برابر انسانها قائل نیستیم؟**

به نظرم جامعه رو به آینده، جامعه ای است که پرسشهای خودنگرانه را مطرح کند. یعنی مثلا بیش از آنکه بپرسد «آنها چرا کارهای درست را به درستی انجام نمی دهند؟» باید بپرسد «کجای باورها، پندارها و کردارهای ما نادرست بوده که چنین بحرانهایی را به وجود آورده؟» پرسشهای خودنگر، پرسشهایی رو به آینده و افق گشا هستند و مسیریابی باز می کنند برای حرکت به سمت جلو. در تقلاهای جامعه برای حرکت رو به جلو، شاید مسئولیت جمعی ما این باشد که بیش از بیم دادن ها یا از امید حرف زدن ها که کار راحت تر و احتمالا بی فایده تری است، کار سخت تر و احتمالا مفیدتری انجام دهیم یعنی کمی بیش از گذشته به رد پاهای خودمان در وضعیت موجود فکر کنیم و تغییر را از زندگی روزمره خودمان آغاز کنیم. آینده را بیم ها و امیدها نمی سازند بلکه آن آینده متفاوت با امروز، احتمالا از درون جامعه ای بیرون می آید که درجه ای از مسئولیت پذیری را تمرین کرده و یاد گرفته باشد.

احتمالا شما دروغ، ریاکاری، فساد و فامیل بازی را کارهای بدی می دانید و شاید به نظرتان، همین بلیه ها باشند که وضعیت امروز کشور ما را تیره کرده اند. اما برای فهم دقیق تر مساله کافی است فقط ۴۸ ساعت خودتان و اطرافیانتان را زیر نظر داشته باشید. روشن است که هر کس بر حسب محدوده اختیاراتش عمل می کند و میزان انجام این کارها برای من که مدرس دانشگاه هستم کمتر است چرا که محدوده اختیاراتم بسیار محدودتر از مثلا وزیر فلان و زارتخانه یا فلان مقام است.

نمی خواهم بگویم که هر آنچه در بالا می بینید و انتقاد می کنید ضرورتا خودتان هم در پائین انجامشان می دهید. حرفم این است که ریشه بسیاری از رویه های نادرست را باید در اعماق جامعه جستجو کرد. کشوری که از نظر شاخصهای فساد از میان ۱۸۰ کشور دنیا، در سال جاری در رتبه ۱۴۹م قرار دارد را فقط دولتش به این جایگاه رفیع نرسانده است. حتما دولت مقصر اصلی است اما رد فساد، پارتی بازی، تقلب و غش را می توان در کلاسهای درس و در رفتارهای دانشجویان و اساتید نیز یافت. ریشه های فساد را می توان در ریاکاری های روزمره خود ما یافت.

خلاصه کنم. باید فکر کنیم که کدام یک از پندارها و کدام کردارهایمان، مشابه بدی هایی هستند که از آنها انتقاد می کنیم؟ مثلا اگر از یک مقام دولتی انتقاد می کنیم که پاسخگوی سیاستهایش نیست، فکر کرده ایم که آیا ما هم در تعاملات روزمره مان در مقابل کارهایی که می کنیم یا نمی کنیم، پاسخگو هستیم یا اینکه عادت کرده ایم که تقصیرها را به



انقلاب حرف^۱ در ترکیه

تغییر زبان ترکی اقدامی سیاسی یا دینی؟



زهرا نژاد ایبض - دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تبریز



امیر علی مختاری مرزرد - دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تبریز

۱۳

دیباچه

انقلاب حرف یا زبان، که در راستای آن زبان نوشتاری ترکی استانبولی از الفبای عربی به الفبای لاتین تغییر کرد، یکی از اقدامات اصلاحی و تجدد گرایانه‌ی مصطفی کمال آتاتورک^۲ بود که زیر سایه و لوای انقلاب فرهنگی سال ۱۹۲۸م. صورت پذیرفت و موجب دگرگونی‌های وسیع و وافی در ساختار سیاسی - اجتماعی ترکیه‌ی معاصر شد. ما در این نوشتار خواهان این هستیم که اهمیت این رویداد عظیم اصلاحی در تاریخ معاصر ترکیه را بیان کرده و نیز دلایل و نتایج این تصمیم مهم آتاتورک را بررسی نماییم.

کلام نخست

انقلاب حرف در تاریخ یکم نوامبر ۱۹۲۸م^۳. بر اساس قانونی به شماره‌ی ۱۳۵۳ و با نام قانون پذیرش و تطبیق حروف ترکی^۴، با دستور مستقیم آتاتورک و با تصویب

مجلس ملی کبیر ترکیه^۵، صورت پذیرفته و با انتشار این قانون در روزنامه‌ی رسمی ترکیه در سوم نوامبر ۱۹۲۸م، رسمیت یافت. بر اساس این قانون، الفبای ترکی استانبولی دیگر مطابق الفبای عربی دوران عثمانی نبوده و به الفبای لاتین تغییر داده شد. در متمم‌های این قانون، برای برخی واج‌ها و واژگانی که در زبان ترکی استانبولی وجود داشته و مورد استفاده قرار می‌گرفتند، اما معادل لاتین آن ناموجود بوده، معادل‌هایی^۶ ایجاد شدند. علاوه بر این، طی این قانون برخی از واژگان لاتین تغییر واج و خوانش داده^۷ و با خوانش جدید مورد استفاده قرار گرفتند و برخی دیگر از حروف لاتین نیز حذف شدند^۸. این تغییر مهم چندین دلیل و نتیجه‌ی مهم داشت که به دلیل محدودیت‌های خاص نشریه‌ای و عدم امکان رسیدگی به تک تک دلایل و نتایج، ما تنها به بررسی پاره‌ای از این دلایل و نتایج می‌پردازیم. دلایل تغییر الفبایی زبان

۵. Türk Harflerinin Kabul ve Tatbiki Hakkında Kanun استانبولی

۶. Türkiye Büyük Millet Meclisi استانبولی

۷. Ç, Ş, S, İ, E, Ö, Ü, İ, E, Ş, Ç, S, İ, E, Ö, Ü

۸. Ç

۹. برای نمونه این حرف در زبان ترکی استانبولی حذف شد و مورد استفاده قرار نگرفت Q

۱. Harf devrimi استانبولی

۲. Mustafa Kemal Atatürk

۳. Kültürel devrim استانبولی

۴. دهم آبان ۱۳۰۷



فصلنامه علمی تخصصی سیاست نامه

سال چهارم، شماره ششم، پائیز ۱۴۰۰

الف) دلیل زبان شناختی: به اعتقاد بسیاری از ادیبان و تئوریسین های ترکیه ی آن زمان، الفبای لاتین دارای انعطاف لازم نسبت به الفبای عربی، برای صرف و نحو بود و این انعطاف سبب مطابقت بیشتر آواها و نکات فونتیکی زبان ترکی با الفبای لاتین می شد. این تئوریسین ها و ادبا، بر این باور بودند که الفبای عربی دارای حروف و الفبایی نیست که ترک زبانان ترکیه بتوانند توسط آن حروف، کلمات رایج زبان خود را همانطور که بیان کرده و به زبان می آورند، بنویسند؛ به همین سبب الفبای لاتین که توانایی تطابق بیشتری با زبان ترکی دارد، باید جایگزین الفبای عربی دوران عثمانی شوند. علاوه بر ادبای کشور ترکیه (ادبایی همچون چلبی^{۱۱}، نامیک کمال^{۱۲}، شمس الدین سامی^{۱۳})، برخی از تئوریسین ها و ادبای ترک زبان سایر کشورها نیز بر لزوم تغییر حروف الفبایی ترکی تاکید می کردند. میرزا فتحعلی آخوندزاده، بنیان گذار ادبیات نو در ایران، در سال ۱۸۶۰م^{۱۴}. ضرورت تغییر الفبا برای ترک ها را مطرح کرد، اما این موضوع توجه کسی را به خود جلب ننمود. موفقیت و اقبال نسبی مردمی در تغییر الفبایی زبان ترکی از عربی به لاتین، به سال ۱۹۲۲م^{۱۵}. در منطقه ی آذربایجان که جز مناطق تحت حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی بود، سبب شد تئوریسین های این طرح مصمم تر باشند و الگوی دقیقی برای طرح خود ارائه بدهند و تعداد معتقدین و پیروان این طرح افزایش یابد.

ب) نزدیکی به زبان علم روز: پیروان این طرح معتقد بودند که جمهوری نوپای ترکیه، برای حصول پیشرفت های علمی در علوم متعدد، لازم است که به الفبای لاتین که الفبای رسمی علم مدرن است، روی بیاورد. در نظر آنها یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی امپراتوری عثمانی، عدم استفاده از الفبای علم نوین بود. در سال ۱۹۲۸م. که انقلاب حرف رخ داد، تنها حدود ۱۰٪ از مردم ۱۴ میلیونی ترکیه دارای سواد بودند. این تعداد در بازه ی زمانی ۱۹۲۸م. تا ۱۹۳۸م. از ۱۰٪ به ۲۴٪ افزایش یافت. تئوریسین های مدافع این طرح بیان می کردند این میزان پیشرفت در طی ۱۰ سال، نشانگر این مهم است که ترکیه باید این رفورم^{۱۵} الفبایی را حفظ کرده و روز به روز به علم جدید نزدیکتر شده و تعداد باسوادان و محصلان ترکیه باید از این طریق افزایش یابد.

ج) نزدیکی به زبان های رایج در اروپا: مطرح کنندگان این طرح مدعی بودند چون همسایگان شمالی و غربی ترکیه همگی کشورهای اروپایی دارای الفبای لاتین بودند، جمهوری ترکیه بایستی برای برقراری ارتباط فرهنگی زبانی با آنان و ایجاد نزدیکی بیشتر در امر گفتگمانی و اندیشه ای، الفبای خود را تغییر داده و به الفبای لاتین رجوع کند. ژنرال عصمت پاشا، معروف به دست راست آتاتورک، از مدعیان و حامیان اصلی این طرح بود.

د) لزوم نوسازی زبان: دلیل دیگر معتقدین امر لزوم تغییر الفبایی در ترکیه این موضوع بود که بسیاری از حروف و کلمات ترکی دوران عثمانی، دیگر کارایی خود را از دست داده و مورد استفاده قرار نمی گیرند و یا به کلی تغییر معنا داده اند. آنها مدعی بودند بسیاری از کلمات دوران ابتدایی تا اواسط دوران امپراتوری عثمانی - از ۱۲۹۹م. تا ۱۷۵۰م^{۱۶} - که به کتابت نیز درآمده اند، حتی افراد تحصیل کرده در صرف و نحو زبان عربی نیز نمی توانند آنها را بخوانند و معنایشان را بفهمند. آنها نوسازی در زبان ترکی استانبولی را لازم می دانستند و مدعی بودند اگر ترکان زبان ترکی مدرن خود را تغییر الفبایی ندهد، باید تمام آثار گذشته ی خویش را ویراستاری و ساده سازی کنند و این استدلال پاسخی بود در نقد برخی از زبان شناسان و تاریخ پژوهان.

ه) تشکیل دولت-ملت^{۱۷} ترکیه: زبان، یکی از عوامل اصلی ایجاد و انسجام یک ملت است. زبان علاوه بر وظیفه ی انتقال کلمات، سبب انتقال احساسات و افکار نیز می شود و همین، سبب افزایش گفت و گو و درک درست نسبت به یکدیگر می شود و گروه های جدا از هم را با هم پیوند داده و به صورت یک توده ی متصل به هم، یا همان ملت^{۱۸}، در می آورد. علاوه بر این موضوع، زبان ستون اصلی فرهنگ^{۱۹} می باشد. فرهنگ به مثابه ی روح ملت تجلی پیدا می کند و وجود روح ملی (فرهنگ) یکی از الزامات تشکیل دولت-ملت است. در بیان این مسئله احتمال دارد برخی بگویند که ترکیه در زمان پیش از انقلاب حرف نیز دارای زبانی مشترک و با قدمت بود و با این حساب نیازی به ایجاد تغییر در حروف زبان خویش نداشت و این کار (تغییر الفبا) کاری بیهوده بود؛ در پاسخ به این سخن بجا و منطقی باید گفت عاملی که در اینجا محرک اصلی انقلاب حرف محسوب می شد، تغییر الگوی امت محوری دوران عثمانی به الگوی دولت-ملتی ترک بوده است. آتاتورک و اعضای حزب وی^{۲۰}، که خود موسس و رهبر آن حزب بود، بر این باور بودند که ترکیه برای مدرن شدن باید از مفهوم امت گذار کرده و به مفهوم دولت-ملت برسد و یکی از الزامات این گذر، گسست کامل از مفاهیم ارتباط دهنده ی مردم با مفهوم امت بود. در نظر آنان اگر الفبای ترکی تغییر نکند، شاهد تغییر فرهنگ مردم نخواهیم بود و یا اگر فرهنگ نیز تغییر کند، سرعت این تغییر بسیار کند خواهد بود. در صورت عدم تغییر یا کند بودن سرعت این تغییر، مردم به سوی مدرنیته به سختی گام بر خواهند داشت و بیشتر خواهان حفظ وضع موجود خواهند بود؛ به همین دلیل باید زبان، که ستون اصلی فرهنگ است، به صورت اساسی تغییر کند تا در حداقل ترین زمان ممکن، مردم ترکیه به سوی فرهنگ جدید گام نهاده و از باور امت محور دور شده و به

از ۶۷۸ ش. تا ۱۱۳۹ ش. ۱۷. Nation-State
 ۱۸. Mellat
 به زبان ترکی استانبولی ۱۹. Kültür
 به زبان ترکی استانبولی ۲۰. Cumhuriyet Halk Partisi (CHP)

به ترکی استانبولی ۱۰. Çelebi
 به ترکی استانبولی ۱۱. Namik Kemal
 به ترکی استانبولی ۱۲. Semsettin Sami
 ۱۳۳۹ شمسی ۱۳.
 ۱۳۵۱ شمسی ۱۴.
 ۱۵. Reform



سمت دولت ملی با ساختار دولت-ملت گام نهند.

(و دوری از زبان دین: مصطفی کمال آتاتورک اعتقاد زیادی به دین اسلام نداشت، به طوری که حتی در اواخر عمر خویش نام خود را تغییر داد و کلمه مصطفی را از نام خویش حذف نمود. آتاتورک خواهان ایجاد کشوری با ساختاری سکولار بود و به همین دلیل، می خواست تمام مظاهر دینی را از سر تا سر جامعه و کنه فرهنگی ترکیه پاک کند. بزرگان حزب خلق جمهوری خواه و رجل سیاسی ترکیه که حامیان اصلی آتاتورک و سردمداران عرصه ی سیاسی ترکیه بودند، غالباً بر این نظر متفق القول بودند که ترکیه تا زمانی که نتواند از دین اسلام دور شود، نمی تواند به سوی مدرنیته^{۲۱} حرکت کند. در نظر آنان الفبای عربی نقطه اتصال ترکیه با دین اسلام بود و این نقطه اتصال باید برای رسیدن به توسعه و پیشرفت، به کلی برچیده و حذف می شد. این عامل نیز یکی از عوامل گوناگون انقلاب حرف در ترکیه محسوب می شد که به نوعی سبب لائیک^{۲۲} شدن فرهنگ سیاسی و اجتماعی ترکیه شد.

(ز حذف دین گرایان از عرصه های مختلف جامعه: با این تغییر، دیگر افرادی که به علوم دینی آگاه بوده و سواد دینی داشتند، رسماً از لحاظ آکادمیک^{۲۳} بی سواد محسوب می شدند و پیروان سکولار آتاتورک می توانستند آنها را با استفاده از این طریق، از عرصه ی سیاست و سایر حوزه ها کنار بگذارند. برای نمونه، حدود ۵۰۰ استاد دانشگاه که مخالف سکولاریزاسیون^{۲۴} و تغییر الفبایی زبان بودند و اکثراً افرادی با گرایش های دینی محسوب می شدند، با این دلیل که دیگر از لحاظ علمی نسبت به الفبای لاتین بی سواد هستند، از دانشگاه ها اخراج شدند و این حرکت به پاکسازی دانشگاه ها از دین باوران و اسلام گرایان، معروف شد.

سخن منتقدان این طرح

الف) شروع همه چیز از صفر: رجب طیب اردوغان^{۲۵}، رئیس جمهور کنونی ترکیه و رهبر حزب عدالت و توسعه^{۲۶}، در سال ۲۰۱۴ م. حین سخنرانی بیان می کند: در حالی که ما زبانی غنی داشتیم که برای تولید علم بسیار مناسب بود، یک شب خوابیدیم و صبح روز بعد زبانمان از بین رفته بود. اکنون ما به سطح کشوری رسیده ایم که به زبان های خارجی علم می آموزد و کلمات کنونی زبان ترکی برای فلسفه ورزی کفایت نمی کند. این عقیده، چه در سال های نخست تغییر الفبا و چه در زمان حال، همیشه طرفدارانی داشته است. این افراد معتقد هستند که در عرض یک شبانه روز، تمام افرادی که سواد خواندن

۲۱. Modernity
به زبان فرانسوی: Laïcité
۲۲. academic
۲۳. secularization
۲۴. Recep Tayyip Erdogan
۲۵.

و نوشتن داشتند، بی سواد شده و نیازمند آموزش خط جدید گشتند. به اعتقاد اینها، چندین سال طول کشید تا که جامعه به زبان جدید تطابقت پیدا کرده و به صورت کامل آن را در خود هضم نموده و تولید علم کند، و این اقدام کاری جز اتلاف وقت نبوده است زیرا با اصلاحات جزئی در حروف عربی، همانند اضافه کردن چندین حرف به الفبای عربی و یا تغییر واجی برخی از حروف، می توان نقص الفبای عربی را برطرف ساخت. این طیف از منتقدین همچنین مدعی هستند که افزایش ۱۴٪ افراد باسواد در طی ۱۰ سال، ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۸، معلول تغییر الفبا نبوده است، بلکه به دلیل اتمام جنگ جهانی اول و بهبود وضعیت رفاهی، امنیتی و فرهنگی جامعه، مردم فرصت تحصیل پیدا کرده و آموزش از کالای لوکس به کالای لازم تغییر جایگاه پیدا کرد و به موجب این رویدادها، تعداد محصلین و افراد باسواد افزایش یافته است.

ب) ضربه ای مهلک به زبان ترکی استانبولی: این طیف که اغلب شامل زبان شناسان^{۲۷} می باشد، مدعی هستند که با تغییر الفبا، نحوه ی تلفظ کلمات نیز به طور جدی تغییر پیدا کرده است. اینان با پذیرش این نکته که الفبای عربی توانایی کاملی برای ادای صحیح کلمات ترکی را ندارد، می گویند: الفبای لاتین نیز چنین توانایی را ندارد، اما با اضافه کردن و نیز تغییر تلفظی برخی از حروف و نیز حذف چندین حروف از الفبای لاتین، تطابق نسبتاً خوبی بین زبان ترکی استانبولی و الفبای لاتین ایجاد شده است. آنها با بیان این نکات مدعی هستند که اگر ملاک، ایجاد تطابق بیشتر بود، بهترین کار این بود که تطابق بین الفبای عربی، که زبان نوشتاری چند صد ساله ترکیه ای ها بود، با ترکی استانبولی ایجاد شود؛ در این صورت دیگر نیازی به تغییر الفبا نبود و زبان ترکی استانبولی نیز به گسست زبان شناختی نمی انجامید.

ج) گسست تاریخی-فرهنگی^{۲۸}: منتقدان این عرصه، اغلب اساتید تاریخ و پژوهشگران تاریخی هستند که مدعی اند: با تغییر الفبایی زبان، نسل جوان آن روز و نسل های بعدی، دیگر نمی توانند زبان و نوشتارهای اجداد خویش را بخوانند و به تاریخ خود پی برده و از آن عبرت بگیرند. این طیف از منتقدان در زمان اعمال این قانون در سال ۱۹۲۸ م. مدعی بودند که با این انقلاب، جامعه ی ترکیه دچار شکاف تاریخی-فرهنگی شده است و این شکاف و گسست نه تنها علت پیشرفت نخواهد بود، بلکه سرآغاز افول جمهوری ترکیه می شود. آنان می گفتند نقش الفبای عربی در عدم پیشرفت ترکیه در زمان عثمانی نه تنها بسیار ناچیز بوده است، بلکه حتی این الفبا گاهی سبب هویت بخشی به مردمان ترکیه آن روزگار و انسجام هویتی آنان گردیده است.

د) برزخ هویت^{۲۹} شرقی- غربی^{۳۰}: با تغییر الفبایی زبان ترکی استانبولی، بین مردم زمان قبل تغییر و بعد تغییر، گسست معنایی-مفهومی ایجاد می شود و با گذشت زمان این گسست

۲۶. Adalet ve Kalkınma Partisi (AKP)
به زبان ترکی استانبولی: Dilbilimcileri
۲۷. Tarihsel-kültürel kırılma
به زبان ترکی استانبولی: ۲۸.



قوی تر شده و منجر به عدم شناخت دقیق مردمان، نسبت به گذشته‌ی خویش می‌شود. این شرایط سبب ایجاد نوعی برزخ در حوزه‌ی هویت می‌شود. دیگر مردمی که با گذشته‌ی خود ارتباطی ندارند، نمی‌دانند که متعلق به چه فرهنگ و تاریخی هستند و این ندانستن سبب می‌شود که بین هویت دوگانه‌ی شرقی-غربی (قدیم-جدید) گیر افتاده و نتوانند از این بحران هویت خارج شوند. این بحران و برزخ سبب می‌شود که مردم جامعه در انتخاب نوع سبک زندگی دچار تشدید آرا شده و انتخاب نادرستی انجام دهند.

ه) تقلید صرف^{۳۱}: مردمی که نمی‌دانند که هستند و چه هویتی دارند، به تقلید روی می‌آورند. با تغییر نوع فرهنگ و نحوه‌ی نگرش به زندگی، مردمان آن جامعه دیگر هیچ چیز متعلق به خود ندارند؛ اگر علمی تولید کنند، آن علم اکتشافی^{۳۲} نیست بلکه علم تقلیدی^{۳۳} است، اگر فرهنگ جدیدی ایجاد شود، آن فرهنگ، فرهنگ اصیل مردم منطقه نبوده بلکه فرهنگ مورد پسند و تقلید حاکمیت از سایر کشورها بوده است. این تقلید، سبب یک شکلی و همانندسازی مردم می‌شود و این همانندی در مردم، سبب ایجاد ملت نمی‌شود، بلکه ماهیت اصلی فرهنگ و گفتمان ملت را تهدید می‌کند.

و) ماهیت پان ترکیسم^{۳۴} انقلاب حرف: در ترکیه علاوه بر ترک زبان‌ها، مردمانی که نژادهای دیگری دارند، همانند کردها^{۳۵}، نیز زندگی می‌کنند. این رفرم زبانی، باعث تبعیضاتی علیه مردمان آن نژادها می‌شود، چنانچه برخی از منتقدان تندرو مدعی هستند که امحای اقلیت‌های ترکیه در ساختار دولت-ملت مبتنی بر نژاد ترک، جزء اهداف اصلی این رفرم حرفی بود. این منتقدان مدعی هستند زبان مردمان کرد بعد از این رفرم نه تنها پیشرفتی نکرد، بلکه دچار وضع بسیار بدی نسبت به قبل خود شد، زیرا هیچ حرف مورد استفاده‌ی این زبان به الفبای جدید اضافه نشد و حتی آن حروفی که در کردی زیاد مورد استفاده قرار می‌گرفتند نیز، از الفبای لاتین جدید ترکی حذف شدند و استفاده از آن کلمات^{۳۶} تا سال ۲۰۱۳ ممنوع بود و جرم تلقی می‌شد و افرادی که از این حروف استفاده می‌کردند، به اتهام تجزیه طلبی^{۳۷} زندانی می‌شدند.

ز) ماهیت ضد دینی: به اعتقاد بسیاری از منتقدان این رفرم، هدف اصلی آتاتورک نه ملت سازی بود و نه خدمت به زبان ترکی استانبولی، بلکه ضدیت با دین اسلام بود که سبب شد تا آتاتورک مسئله‌ی تغییر الفبا را مطرح سازد. این طیف از منتقدین مدعی هستند با تغییر الفبا، مردم ترکیه دیگر توانایی خواندن حتی چند آیه از آیات قرآن را، بعد از رفرم ندارند و برای برطرف کردن این نقیصه باید به سوی مساجد آمده و از علمای دین یاری بجویند. به نظر آنها حتی آتاتورک فکر این

مسئله را نیز کرده بود. از سال ۱۹۲۸م. تا ۱۹۴۰م. به دستور حکومت حتی یک مسجد نیز در ترکیه ساخته نشد، برخی از مساجد بزرگ بنابه دلایلی تبدیل به موزه شدند و علمای دین یا از کار اخراج شدند و یا در تنگنا قرار گرفتند. مرحله‌ی بعد، مرحله‌ی دخالت در زبان قرآن و دین بود. به پیشنهاد آتاتورک انتشار کتاب‌های دینی به زبان عربی ممنوع اعلام شد و علمای این حوزه مجبور شدند مطالب دینی را به زبان ترکی و با الفبای لاتین به رشته‌ی تحریر در بیاورند و با تأسیس فرهنگستان زبان ترکی در سال ۱۹۳۲م.، قوانین جدیدی برای حذف و اصلاح کلمات عربی ارائه شد؛ برای نمونه بر اساس یک قانون دیگر خواندن اذان به زبان عربی ممنوع اعلام شده و مؤذنین بایستی اذان را به زبان ترکی می‌خواندند و یا قرآن بایستی به زبان ترکی استانبولی و با الفبای لاتین نوشته و چاپ می‌شد تا مجوز انتشار پیدا می‌کرد. این اقدامات سبب شد تا مردم به صورت نسبی از نهاد دین مستقل شده و دین داران دیگر نیازی به رجوع به علما، برای یادگرفتن زبان عربی و دین نداشته باشند. همه‌ی این دلایل و موارد دیگر موجب شد بسیاری از دین‌گرایان به صورت شدید این رفرم را طرد کنند و این رفرم را مبارزه‌ی آشکار و علنی آتاتورک با دین اسلام و فرهنگ اسلامی قلمداد کنند.

بررسی نهایی و فرجام سخن

از سال ۱۹۲۸م. تا به امروز، نوامبر-دسامبر ۲۰۲۱م. حدود ۹۳ سال می‌گذرد. در این ۹۳ سال بحث‌های گوناگونی در عرصه‌های مختلف، بین موافقین و مخالفین انقلاب حرف، صورت پذیرفته است. در دو دهه‌ی اخیر و بعد از حاکم شدن حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه در جمهوری سکولار ترکیه، این اختلافات روز به روز شدت پیدا کرده و حتی به جدل‌های شدید نیز تبدیل شده‌است. در بین این سال‌ها، تعداد باسوادان ترکیه‌ای به بیش از ۹۰٪ افزایش یافته و جامعه‌ی ترکیه به ملتی تبدیل شده است که نه از تاریخ خود گسست کامل پیدا کرده و نه از دین اسلام؛ اما در کنار این مسائل، روز به روز به شدت ظلم‌ها علیه متکلمین سایر زبان‌ها افزوده شده‌است و مردمان نژادهای غیر ترک که زبان مادری شان ترکی نیست، در مضیقه و تنگنا قرار گرفته‌اند و این اقدام سبب مورد انتقاد گرفتن سیاست‌های زبانی-نژادی در ترکیه، توسط سازمان‌های بین‌المللی و اروپایی شده است. در بحث تولید علم اگر ملاک مان کسب جایزه‌ی نوبل باشد، می‌توان بیان کرد که اورهان پاموک^{۳۸}، نویسنده و داستان‌نویس ترک، در سال ۲۰۰۶م. موفق به کسب جایزه ادبیات نوبل شده و وزیر سنجر^{۳۹}، شیمیدان ترکیه‌ای-آمریکایی، توانست در سال ۲۰۱۵م. جایزه نوبل شیمی را کسب کند؛ و اگر ملاک مان میزان درصد باسوادین موجود در کشور باشد، پیش‌تر گفتیم که بیش از ۹۰٪ مردم ترکیه در سال ۲۰۱۹م.

۳۸. Orhan Pamuk
۳۹. Aziz Sancar

به زبان ترکی استانبولی: ۳۹. kimlik Araf
۳۰. Eastern-Western
۳۱. Mere imitation
۳۲. Exploratory science
۳۳. Imitation science
به زبان ترکی استانبولی: ۳۴. Türkçülük
کردهاها: ۳۵
برای نمونه: ۳۶. W
به زبان ترکی استانبولی: ۳۷. Aynılık



با استدلال‌های خاص، به دلایل موافقت و مخالفت خود در باب این رفرم سخن گفته‌اند، اما این رفرم با تمام مزایا و معایبی که داشته است، همچنان با قدرت در جمهوری ترکیه مورد اجرا قرار می‌گیرد.

سواد خواندن-نوشتن را دارا بوده‌اند و این کشور در این حوزه جزء ۳۰ کشور برتر جهان می‌باشد. رشته‌های تاریخ و دین‌شناسی جز دروسی است که امروزه در ترکیه طرفداران زیادی دارد و از سوی دولت نیز معنی در جهت فعالیت این رشته‌ها وجود ندارد، بلکه بالعکس در چند سال اخیر و با دستور مستقیم رجب طیب اردوغان، تحصیل در علوم دینی فقط با زبان و الفبای عربی ممکن می‌باشد؛ در کنار این موضوع، قانون جدیدی نیز در سال‌های اخیر وضع شد که طی این قانون دانش‌آموزان ترکیه ای می‌توانند آزادانه و با خواست خویش، درخواست تدریس زبان عربی را در حوزه‌ی آموزش زبان خارجی، از مدارس خود داشته باشند و مدارس نیز موظف هستند در صورت دریافت چنین خواسته‌ای، پاسخ مثبت داده و آن خواسته را عملی نمایند. نکته‌ی قابل اهمیت بعدی، در مورد زبان کردی و سایر زبان‌های غیر ترکی می‌باشد. چنانچه در سطور پیش اشاره کرده بودیم، از لحاظ قانونی کردها نمی‌توانستند تا سال ۲۰۱۳م. از برخی حروف در زبان خود استفاده کنند، زیرا این حروف در زبان ترکی وجود نداشته و استفاده از آن حروف نماد تجزیه طلبی شمرده شده و افراد مختلف زندانی می‌شدند؛ اما بعد از سال ۲۰۱۳م. و با تصویب مجلس، که اکثریت آنرا نمایندگان حزب عدالت و توسعه تشکیل می‌دادند، این قانون ملغی اعلام شد و آزادی‌های نسبی به سایر نژادها، به ویژه کردها در جهت نوشتن و خواندن کلمات زبان مادری خویش، داده شد.

مجموعاً باید گفت که تغییر الفبا و انقلاب حرف، سبب شد که جمهوری ترکیه در ۳۰ سال نخست تشکیل خود، یعنی در سال‌های ۱۹۲۸م. تا ۱۹۵۸م. با ایجاد گسست نسبی از پیشینه‌ی امتی-دینی خود، از دوران افول گذر کرده و روی ریل نوسازی، البته نوسازی و توسعه با سرعت کم، قرار بگیرد؛ اما این گسست موجب نشده است که مردم ترکیه به کلی دین و تاریخ خویش را فراموش کرده و از آن دور بیاقتند. از لحاظ زبان‌شناسی نیز، زبان ترکی توانست تطابقت خوبی با الفبای لاتین، نسبت به الفبای عربی، ایجاد کند و با ابداع واژگان ویژه‌ی مورد استفاده‌ی خود و حذف برخی از واژگان لاتین، از لحاظ فونتیکی به حد ایده آل خود برسد. در بحث ملت‌سازی^{۴۰} نیز این تغییر سبب شد مردم ترکیه، به جز مرمر مناطق کردنشین جنوب شرقی ترکیه، به صورت یک ملت واحد^{۴۱} درآمد و تا به امروز به مشکل خاصی در این حوزه برخورد کرده و در امر گفتمانی دچار تضاد قرار نگیرند. انقلاب حرف، انقلابی که از ابتدا تا به امروز موافقان و مخالفان خاص خود را داشته است که هر یک

منابع و مآخذ

۱. راش، مایکل. جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، مترجم: منوچهر صبوری (۱۳۷۷)، تهران، انتشارات سمت.

۲. ATATÜRK (۲۰۰۶) Borekçi, Muhsine. - DİL VE KÜLTÜR, A. Ü. Türkiyat, Sayı ۳۱ Araştırmaları Enstitüsü Dergisi, Erzurum.

۳. Atatürk'ün (۱۹۸۱) Göktürk, Akşit. Kültür Tanımına Yorum Bilimsel Bir Yaklaşım, Dil bilim Linguistique, VI, İstanbul Ün.

۴. Türk Tarihi (۱۹۸۲) Kaplan, Mehmet. Türk Kültürü ve Türkçe, Milli Kültür, c. ۳, sayı ۳۶.

۵. Dil Kalemninin (۲۰۰۱) Yağcı, Öner. Enstitüsü, İstanbul Ün.



۴۰. به زبان ترکی استانبولی Ulus İnşası
۴۱. به زبان ترکی استانبولی tek bir ulus



جان لیبرالیسم

مواجهه ی ما در جامعه ی دین دار چگونه باید باشد؟!



امیرحسین حاتمی زاده - دانشجوی کارشناسی ارشد روزنامه نگاری دانشگاه صدا و سیما

خبری متفاوت توجه‌ام را به خود جلب می‌کند.
۲۹ آذر/مقارن با ۱۹ دسامبر ۲۰۲۰؛

«موافقت ۱۹۷ نفر از نمایندگان مجلس سفلی اسپانیا با

مرگ خودخواسته»!

گوینده خبر آن را از دستاوردهای بزرگ در حوزه آزادی فردی قلمداد می‌کند. شاید فکر کنید متن پیش رو درباره بررسی علل خودکشی است، یا حتی نویسنده به دنبال برحذر داشتن خواننده درباره عقوبت های خودکشی است؟! خوشبختانه هیچ‌کدام!

یک حرف فلسفی در قرون اخیر، دلیل دست به جریره بردنم شده: «اگر من مالک بدن خود هستم، پس حق دارم هر زمان که بخواهم جان خود را بستانم».

این جمله که «من مالک بدن خود هستم»؛ «مال خود»، «موی سر خود»، «حیوان خانگی خود» هستم، ابتدای مناقشه‌ایست که جامعه ایرانی را به چند دستگی کشانده است.

در نوشته پیش رو قصد دارم به بررسی این دیدگاه بپردازم که «مواجهه نظام لیبرالیسم با آزادی‌های فردی و اجتماعی با چه منطقی صورت می‌گیرد»؟

چرا لیبرالیسم؟!

شاید با یکدیگر هم عقیده باشیم که تمدن غالب در قرن ۲۱،

همین لیبرالیسم و نئولیبرالیسم است. هرچند برخی متفکران از پایان آن بسیار سخن می‌رانند. اما اگر ذهن پرسشگری دارید شاید صحبت از ماهیت لیبرالیسم بتواند پاسخ بهتری به سوال اول بدهد.

آنچه که امروز با آن مواجه ایم؛ یک نظام تکامل یافته ایست که مبدأ شروع آن را می‌توان دهه های ۱۶۸۰ دانست. جایی که انقلابی لیبرالی بنا بر اندیشه های فیلسوفی شهیر، به نام جان لاک بنا نهاده می‌شود.

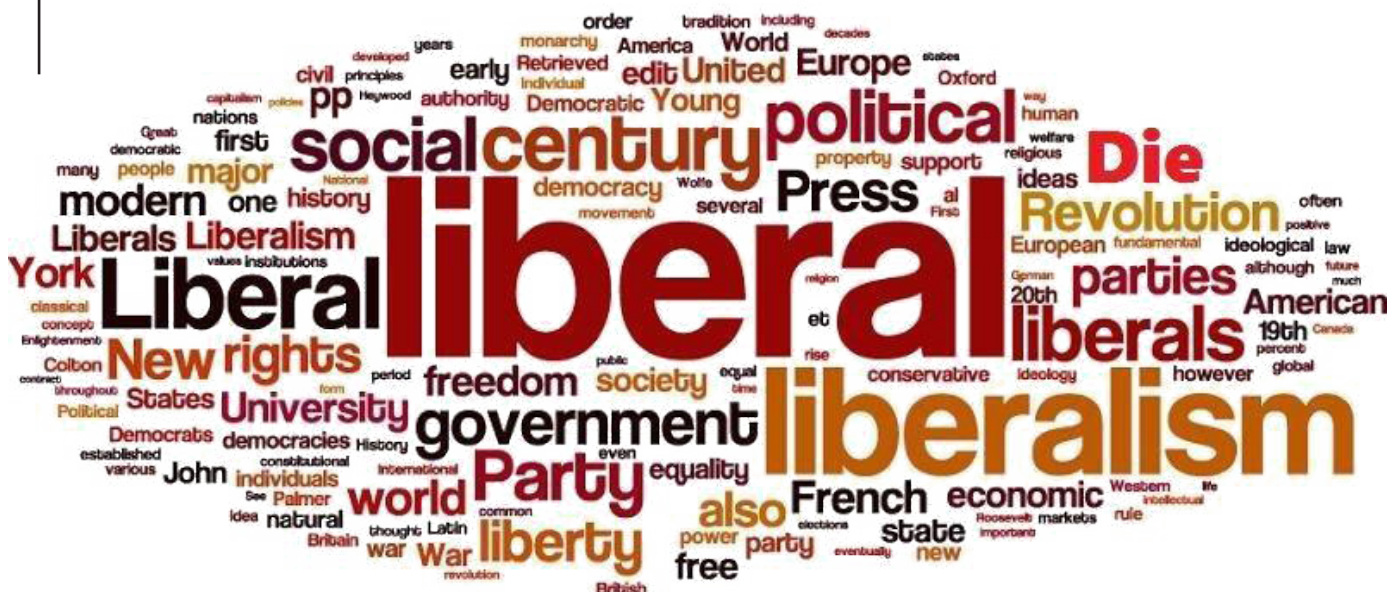
این ایده که «اگر من مالک خود هستم، پس هرکاری دلم خواست انجام می‌دهم»، را رابرت نوزیک به شکل افراط گونه‌ای از جان لاک به عاریه گرفته است. اما مگر جان لاک چه گفته، که می‌توان از او بعنوان پدر لیبرالیسم یاد کرد؟

جان لاک را می‌توان با سه شعار اصلی شناخت:

۱) دنیای مردم را آباد کنید، کاری به آخرت آنها نداشته باشید. (در رساله «نامه‌ای در باب تساهل» وی به رفتار ما در برابر جامعه ای که افراد مذهبی و دیندار با آراء مختلف در آن حضور دارند می‌پردازد و چگونگی مواجهه مردم با یکدیگر را تشریح می‌کند).

۲) نظریه حق مالکیت خصوصی بر اساس قوانین طبیعی، چگونه اختیارات نظام حکمرانی را محدود می‌کند؟ (او در

۱۸



«رساله‌ای در باب حکومت»، به بیان حدود و قوانین دولت مطلوب خود می‌پردازد.

۳) نحوهٔ تعلیم و تربیت فرزندان و آموزش همگانی چگونه باید باشد؟

در این نوشته با حفظ سؤالات کلیدی که در ابتدای بحث وارد آمد، به بررسی دو دیدگاه رایج جان لاک می‌پردازیم. شرایط زندگی و محیط پیرامونی یک فیلسوف را حتماً بخوانید؛

این‌که یک فیلسوف در چه برهه‌ای از زمان زیست می‌کند و شرایط جامعهٔ پیرامون او چگونه است از واجباتی است که در اثبات چرایی آن، مقاله‌ها باید نوشت. اما اگر بخواهید این نکته را (نقد) از من بپذیرید. سخن کوتاه می‌کنم و از جان لاک برایتان می‌نویسم.

لاک؛ یک بچهٔ روستایی انگلیسی است. دماغ کشیده و موهای بلند زردش اصالت انگلیسی بودنش را حفظ کرده است. دههٔ ۱۶۴۰ و جنگ‌های داخلی انگلیس، باعث شد تا از درک حضور پدر، که کاپیتان ارتش پارلمانی بود، محروم باشد.

تحصیل در کالج آکسفورد و تمرکز در رشته‌های فلسفه و پزشکی باعث شد آغازی باشد بر شکل‌گیری مؤثرترین رابطهٔ زندگی‌اش. کنت شفستبری (رهبر گروه پرنفوذی که سعی در محروم کردن برادر چارلز دوم از جانشینی سلطنت پادشاهی انگلستان داشت) بخاطر بیماری‌اش به جان لاک مراجعه می‌کند و مداوای او توسط لاک، علت این آشنایی می‌شود. دسیسهٔ چینی‌های شفستبری علیه پادشاه باعث زندانی شدنش می‌شود و حالا جان لاک مسئول جلسات مخفیانه‌ای است که «در سال‌های ۱۶۷۹ تا ۱۶۸۳، استعدادهای روشنفکرانهٔ او را برای به دست دادن توجیهی نظری، به منظور مقاومت در برابر حاکم مختار شکوفا کرد و افزودن نکاتی تکمیل‌کننده به آن نظریه‌ها در سال ۱۶۸۹ باعث شد دیدگاه او برای دفاع از انقلاب لیبرالی به کار برده شود.

پیش از تبعید وی در سال ۱۶۸۳ به هلند، عنوان مأمور اتاق بازرگانی نهاد حکومت، باعث شد لاک تاجر پول دار و ثروتمند شود. این امر کاملاً روشن می‌کند که چرا جان لاک تا این اندازه علاقه مند به حفظ نهادهای مالکیت خصوصی است.

بررسی دیدگاه اول

مواجههٔ ما در جامعهٔ دین دار چگونه باید باشد؟! لاک در رسالهٔ «نامه‌ای در باب تساهل» ضمن احترام به تمام عقاید مذهبی در جامعه، شیوهٔ حکمرانی بر اساس دین را مخدوش می‌داند. او معتقد است آن قدر ادیان دچار تحریف و رأی‌های متفاوت و گاه متناقض هستند

که اساساً نمی‌توان از دین بعنوان معیاری برای قانون‌گذاری و حکمرانی استفاده کرد.

وی در دفاع از نظر خود واژهٔ تساهل را بعنوان راه برون رفت از اختلافات و درگیرهای جامعه به کار می‌برد و این طور می‌نویسد: «تساهل یعنی؛ آزادی فرد در پذیرش و اعتقاد به مذهب که با بسط دادن در زمینه‌های دیگر به هر نوع رأی و عقیده‌ای تلقی می‌شود؛ خواه مذهبی، خواه سیاسی، خواه اجتماعی».

جان لاک در دفاع از تساهل دو نوع استدلال را بیان می‌کند: ۱) اصل استدلال اصولی: «دینداری و ایمان، اصولاً با زور تدارک نمی‌شود، چرا که ایمان، امری شخصی و قلبی است».

۲) استدلال ابزاری: «ابزار زور، برای رسیدن به غایت دین؛ یعنی رستگاری انسان کارآمد نیست».

او در بخش‌هایی از کتابش این گونه می‌نویسد: «اگر قرار بود کافران با زور به مسیح ایمان آورند و اگر قرار بود آنهایی که بر حقیقت چشم بر بسته اند، با استفاده از سربازان مسلح از خطا بازداشته شوند، به خوبی می‌دانیم که انجام این کار برای مسیح با سپاه آسمانی اش بسیار آسان‌تر بود تا برای فرزندان کلیسا.

تساهل دینی با آنان که با مسیح اختلاف نظر دارند چنان مورد تأیید انجیل و عقل سلیم بشری است که برای مردم هیچ چیز شگفت‌آورتر نیست که بدان حد کور دل باشند که با وجود روشنی بسیارش نتوانند ضرورت و فایده آن را درک کنند...

به هر حال هیچ دسته‌ای حق ندارد روحیه ستمگری و ظلم و بیداد غیر مسیحی خود را با تظاهر به حفظ و حراست از سعادت ملت یا مراقبت از قوانین رنگ و لعاب دهد. همچنین هیچ کس حق ندارد به بهانه دین، توقع بخشودگی مجازات عیاشی و هرزگی خود را داشته باشد. در یک کلام، هیچ کس حق ندارد به بهانه وفاداری به پادشاه و فرمان برداری از او یا به بهانه دلسوزی و اخلاص در پرستش خداوند چیزی را بر خود یا دیگری تحمیل نماید.

به نظر من بیش از هر چیز ضروری است که امور مربوط به مدنی و امور مربوط به دین از یکدیگر تفکیک شوند و قلمرو فعالیت هریک دقیقاً مشخص گردد. اگر این تفکیک صورت نگیرد، نمی‌توان به مجادلات دائمی بین کسانی که نگران سعادت ارواح انسان‌ها هستند از یکسو و بین آنهایی که نگران حفظ حکومت هستند از سوی دیگر پایان داد.»

همانطور که توقع می‌رود جان لاک کثرت‌گرایی را به رسمیت شمرده و حق آزادی فرد و سرنوشت خویش را صرفاً متعلق به خود فرد می‌داند و نه پادشاه و کلیسا. او سعی دارد با کلید واژه تساهل تمام عقاید و افکار را بر سر یک میز بنشاند.



بررسی دیدگاه دوم

برای آنکه جاذبه دیرپای دکترین لیبرالیسم را کشف کنیم، باید به واکاوی پیش فرض های جان لاک پرداخت. لاک برای درک حق قدرت سیاسی و چگونگی توزیع قدرت از چند پیش فرض مهم و حیاتی استفاده کرده است. اگر از لاک بپرسیم که چرا باید دولت تشکیل داد؟ و اختیارات دولت چقدر است؟ یقیناً او به «رساله‌ای درباره‌ی سرچشمه، وسعت و فرجام حکومت مدنی» اشاره می‌کند. رساله‌ای که پاسخ های جان لاک به رقیبش «سر رابرت فیلمر» جنجال های فراوانی آفرید.

فیلمر یکی از تئوریسن های نظام پادشاهی است که حکومت مطلقه پادشاه را ترویج می‌دهد. در جایی از این رساله این طور می‌خوانیم: قدرت پادشاه جز به منظور خیر، صلاح و صلح انسان ها در جامعه ای که او را برگزیده به او تفویض نشده است. از این رو این هدف به تنهایی معیار و مقیاسی است که باید چارچوب حکومت را شکل بدهد.

در پاراگراف بعد جان لاک ادعای سلطنت مطلقه را خواه ادعا شود منشاء آن حق الهی است؛ خواه تصدیق و قبول مردم، مردود می‌شمرد؛ زیرا «نمی‌توان تصور کرد که مردم، به دلیلی غیر از حراست از خود، آمریت تسلط بر خود را به یکی یا تعدادی از هم نوعان خود بدهند، یا محدوده‌ی اختیارات قانونی آن را فراتر از محدوده‌ی این جهان گزینش کنند».

مشاجره لاک و فیلمر در جای جای رساله جان لاک قابل مشاهده است. آنگاه که لاک از حق وراثت، اصل و نسب و حق پدری حرف می‌زند دقیقاً در حال کنکاش برای نقد نظریات فیلمر است.

به عقیده فیلمر سلطنت امری طبیعی است؛ یعنی همانطور که در یک خانواده در یک غار یا قلمرو حیوانی یکی سلطان است، در جامعه بشری نیز چنین است. خداوند چون بر این امر واقف است، لذا از پیش فردی را بعنوان پدر جامعه انتخاب کرده است.

فیلمر سلطنت آدم بر حواریا عطیه‌ای از جانب حق تعالی می‌داند که این عطیه از طریق اصل و نسب و قدرت پدری به پادشاهان رسیده تا آنها اوامر الهی را اجرا کنند.

به راستی استدلال جان لاک برای به چالش کشیدن چنین دیدگاهی چیست؟

گرهی که جان لاک در نقطه اوج متن نویسنده باز می‌کند همان گره آغازینی است که نویسنده در سر مخاطب ایجاد کرده تا در اینجا به آن پاسخ بدهد. پاسخ این است «آزادی فردی و مالکیت خصوصی»!

جان لاک معتقد است انسان ها آزادی کامل دارند. تنها قانونی که بر آنها حاکم است، قانون طبیعت است. قانون

طبیعت وضعیتی است که انسان ها به اجازه گرفتن از کسی نیاز ندارند، تابع اراده دیگری نیستند و همگی در شرایط مساوی و برابرند. در چنین وضعی هیچ کس حق ندارد به زندگی، سلامت و آزادی دیگری آسیب بزند. زیرا همگی آفریده خداوند هستیم و برای اجرای اوامر او به دنیا آمده ایم و غایت دنیا همین صلح و بقای بشریت است.

حال اگر کسی در وضعیت طبیعی قصد جان دیگری را کرد چه؟

علت اینکه انسان ها به سوی هم پیمانی برای برپایی جامعه مدنی می‌روند وضعیت جنگ است! زمانی که انسانی برای کشتن به سوی شهرت و اعتبار به دنبال تولید شادی بیشتر و رنج کمتر است و هنگامی که روح سیری ناپذیر انسان قانون طبیعی را بر هم می‌زند به همگان اعلام جنگ کرده است. لذا در وضعیت طبیعی هر انسانی بیم آن دارد که هر لحظه جان و مال و آزادی اش توسط دیگری به تاراج رود و همین احساس ترس و عدم پایداری سبب ایجاد جامعه مدنی می‌شود.

لاک معتقد است انسان خود مختار و آزاد تحت سلطه هیچ قانون گذار و امری نخواهد رفت؛ مگر آنکه اراده و قوانینی که با توافق همگان برقرار شود. پایه همه تصمیم ها باید رای عموم و اکثریت باشد.

جان لاک در حوزه آزادی فردی در برابر فیلمر چنین می‌نویسد: رابرت فیلمر به ما می‌گوید آزادی آن است که هر کس هر چه می‌خواهد انجام دهد و هر گونه که می‌خواهد زندگی کند و تحت سلطه هیچ قانونی نباشد. اما آزادی انسان این نیست. آزادی یعنی انسان تحت فرمان قاعده و قانونی باشد که برای خود و همه‌ی اعضای جامعه یکسان است. همانگونه که آزادی طبیعت این گونه است که هیچ محدودیتی جز قانون طبیعت سد راه آن نیست.

جان لاک حق حیات و زندگی کردن را متعلق به خود شخص نیز نمی‌داند؛ یعنی در پاسخ سوال اول متن که «چون جان خودم است، پس می‌توانم آنرا هر زمان که بخواهم بستانم» جان لاک جوابی منفی می‌دهد. زیرا خدا مالک نفس آدمی است و حق مالکیت خدا برترین حق است. لذا هیچ انسانی حق ندارد به موجب یک پیمان خود را به بردگی دیگری و در اختیار دیگران قرار دهد.

جان لاک و نظریه مالکیت خصوصی

«چه به عقل رجوع کنیم و چه به کتاب وحی متوجه می‌شویم که خداوند با فرمان آباد کردن زمین فرمان آمریت خود را صادر کرده»

فرمان آمریت خداوند نیازمند کار و ابزار کاری است که بتواند زمین را آباد کند. حال زمانی که نیروی کار ما با



چیزهایی که متعلق به ما نیستند در هم می آمیزد حق مالکیت ما را بر آن ایجاد می کند و چون ما مالک نیروی کار خویش هستیم، لذا مالک آن چیزهایی که بر روی آن کار کرده ایم نیز هستیم.

جان لاک اینگونه مثال می زند که: «مثلا علفی که اسب من خورده، چیزی که خدمتکار من از ریشه بیرون کشیده، سنگ معدنی که من با زحمت از زمین استخراج کرده ام، آهویی که یک سرخ پوست کشته است و زمین بایری که من روی آن کار کرده ام، از آن محصول چیده ام هر چند در ابتدا یک حق همگانی بوده است؛ اما چون روی آن کار کرده ام مجازم که خود را مالک آن بدانم.» «ممکن است کسی نسبت به من اعتراض کند که اگر گردآوری زمین تاثیر حق مالکیت آنهاست، ممکن است هر کسی خود را تا جایی که امکان دارد مالک آن بداند و دست به احتکار آن بزند. پاسخ من به چنین فردی منفی است؛ زیرا خداوند هر چیزی را به گونه ای آفریده که اگر کسی دست به احتکار بزند و بیش از مصرف جمع آوری کند آن شیء فاسد می شود. لذا هر کس حق دارد به اندازه ای که حیاتش را تضمین می کند کار و تلاش کند و تا آنجا که هنوز زمین دست نخورده برای دیگران باقی است به آباد کردن زمین پردازد.»

چرا انسانی که در وضع طبیعی از هیچ کسی نباید اطاعت می کرد خود را در قیمومت یک سلطان و پادشاه و قانون در می آورد؟

نقطه نظرات وی را در پاسخ به این سوال به صورت زیر می توان دسته بندی نمود؛

۱- در وضع طبیعی قانونی وجود ندارد که همگان به آن پایبند باشند و برای حل موضوعات خود به آن مراجعه کنند.

۲- در وضع طبیعی انسان ها به داوری شناخته شده و بی طرف نیاز دارند که امریت حل اختلاف آنها را بر اساس قانونی عادلانه حل کند

۳- در وضعیت طبیعی انسان ها قدرت کافی برای پشتیبانی از حقوق و جان و مال خویش را ندارند.

«انسان ها وقتی جامعه سیاسی تشکیل می دهند در واقع دو قدرت که در وضع طبیعی وجود داشت را به جامعه محول می کنند.»

اولا انجام هر کاری برای بقای خود و دیگر انسان ها تا آنجا که جامعه بقای او و خانواده اش را تامین کند. ثانيا قدرت کیفر دادن به دیگران را. انسان ها در وضع طبیعی هر جا احساس خطر کنند ممکن است مورد حمله واقع شوند و به خود اجازه دهند تمامیت جان شخصی که به او سوء ظن دارد را در خطر بیاندازد. اما در جامعه این قدرت را به حاکم اجرایی می دهد.»

از منظر لاک علت های غایی تشکیل یک جامعه سیاسی موارد زیر است:

- ۱) اختلاف مردم توسط داوران صادق حل شود (قوه قضائیه)
- ۲) جلوگیری از هجوم و تعرض دیگران (وزارت دفاع)
- ۳) حفظ امنیت جامعه (پلیس)
- ۴) برقراری صلح و آرامش همگانی

نتیجه گیری:

آنچه از نظریه جان لاک خواندیم تلاشی بود در جهت شناخت بیشتر لیبرالیسم و مرد شماره یک آن که منزله جان پیکره لیبرالیسم شناخته می شود. در همین نظریه به وفور شاهد نقش خداوند در زندگی جمعی و فردی انسان ها هستیم. رفرنس های جان لاک به آبادی زمین، حق ارث پدری، مالکیت بی قید و شرط خداوند، همه و همه نشان از این است که هر چند برخی نواندیشان در تلاش برای حذف خدا و حرکت به سمت انسان محوری هستند؛ اما واقعیت طور دیگری است. اساساً این دیدگاه جان لاک با مفاهیمی چون مالکیت بی قید و شرط بر خود نیز در تناقض است؛ چراکه اگر در اسپانیا نمایندگان آن به قتل نفس خویش رای مثبت می دهند و آن را از قوانین مرفعی لیبرالیسم می خوانند، با دیدگاه های پدر معنوی لیبرالیسم در تناقض آشکار بوده و نیازمند بازتعریف سر فصل های ایدئولوژیک خود هستند.



منابع:

-لاک، جان، ۱۳۹۸، «نامه ای در باب تساهل»، ترجمه شیرزاد گلشاهی کریم، نشر: نی، چاپ هفتم.

-لاک، جان، ۱۳۹۹، «رساله ای درباره حکومت»، ترجمه حمید عضدانلو، نشر: نی، چاپ هشتم.

-لاک، جان، ۱۴۰۰، «جستاری در فهم بشر»، ترجمه رضازاده شفق، نشر: شفیعی، چاپ ششم.



بازی تلخ با ابر قدرت ها

ایران قربانی رقابت میان قدرت های بزرگ برای کنترل اوراسیا



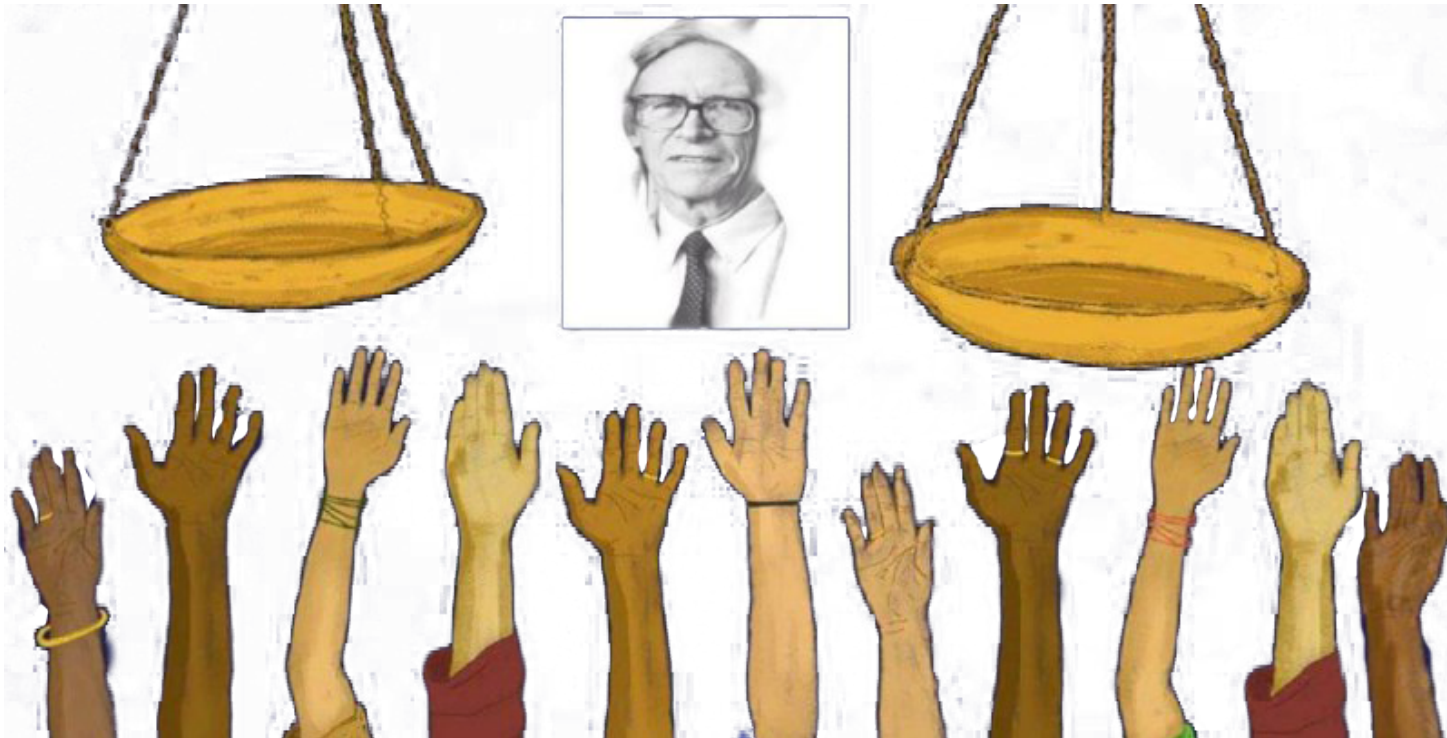
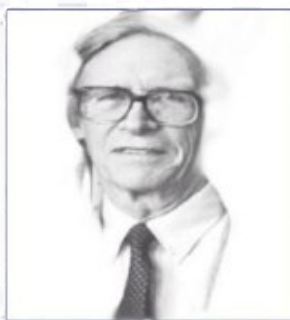
دکتر ابراهیم طاهری - هیئت علمی علوم سیاسی دانشگاه یزد

مشهور تهران با سفیر انگلیس در سفارت این کشور عکسی مشترک منتشر کند؛ این عکس حاوی این پیام به دولتمردان ایران بود مبنی بر اینکه اگر در قالب مذاکرات هسته ای حاضر به امتیازدهی بیشتر نشوید باردیگر قدرت های بزرگ برایتان تصمیم خواهند گرفت. قصه امروز ایران رقابت میان چین و آمریکا است که البته شیوه بازی در قالب انگاره مکیندری قلب زمین قابل درک است؛ رقابت میان یک قدرت بری یعنی چین با همکاری روسیه و یک قدرت بحری یعنی آمریکا برای کنترل جزیره جهانی یعنی اوراسیا و به تبع آن کنترل جهان. یکی یعنی چین قصد دارد در قالب ابتکار یک کمربند و یک جاده از ایران عبور کند (همان طور که در همه قرن نوزدهم و بیستم روسیه تزاری قصد داشت از مسیر ایران عبور کرده و به آبهای آزاد و نهایتاً به هندوستان دسترسی پیدا کند) و به اروپا ننگین شاید به تعبیری اغراق گونه استعماری ایالات متحده آمریکا دسترسی پیدا کند و قدرت بحری یعنی آمریکا به هر ابزاری متوسل می شود تا مانع از دستیابی چین به اروپا از مسیر ایران شود (همانطوری که انگلستان در قرن نوزدهم و بیستم در برابر روسیه انجام داد). شاید این انگاره بدبینانه باشد اما سوالی که ذهن نویسنده را رنجور کرده این است که چرا آمریکای ترامپ از موافقت نامه ای خارج شد که حاصل نزدیک به دو دهه چانه زنی میان قدرت های بزرگ و ایران بود. مگر در این موافقت نامه چه چیزی جز عادی شدن وضعیت ایران در نظام بین الملل به این کشور هدیه داده شده بود که امپریالیست آمریکایی حتی این را نیز تحمل نکرد! شاید باید بدبین بود و این مسئله را در قالب رقابت میان آمریکا و چین تفسیر کرد؛ جایی که یکی به دنبال حفظ هژمونی خویش بر عرصه جهانی است و دیگری با آرامش تمام سعی در نزدیک شدن به این جایگاه دارد! شاید هم نویسنده دچار بدبینی است.

سیاست عرصه تکرار بازی است؛ این سخن را کسانی به زبان می آورند که در عرصه شطرنج قدرت به هر دلیلی بازنده هستند و با این شاید به اصطلاح ضرب المثل به امید پیروزی بر رقیب در بازی های احتمالی آینده هستند. داستان ایران اما دگرگونه است؛ درست است که بازی تکرار می شود اما این تکرار آنچنان هم به نفع ایران نبوده است؛ چه آن زمان که در قالب بازی بزرگ میان بریتانیای کبیر و روسیه تزاری، فلات ایران عرصه و جولانگاه رقابت میان این دو قدرت در عصر ناصری و بعد از او برای حفظ هندوستان بعنوان ننگین مستعمراتی بریتانیا بود؛ چه اکنون که ایران به محل رقابت میان چین و آمریکا تبدیل شده است. شاید اکنون بی پناهی شاه قاجار را بیشتر درک کنیم آنجا که برای مقابله با توسعه طلبی تزار روس ناچار شد دست یاری به سمت ناپلئون دراز کند؛ اما با بدعهدی جهانگشای غرب، در جنگ های بعدی با روس ها شکست خورد و ناچاراً تن به آنچنان عهدنامه های ننگین داد؛ البته که صفویان و شاه عباس در باز کردن پای انگلیس به خلیج فارس بیشترین نقش را داشتند و جالب تر آنکه هیچکس از صفویه و شاه عباس خرده ای نمی گیرد! شاید هم دلیل آن این است که ما به در دسترس ترین متون برای درک وقایع تاریخی مراجعه می کنیم، این در حالی است که تاریخ نیاز به مطالعات عمیق همراه با بلندنگری حزم اندیشانه دارد. قصدم از نوشتن این سطور تیرته قاجار و قاجاریه نیست؛ هدف بیان تنهایی و بن بست استراتژیکی است که ایران در طول تاریخ خود بارها آنرا تجربه کرده است؛ چه تجربه تلخی! گویی دست ایران نمک ندارد! شاید هم نگرانی از تکرار این تاریخ است که باعث شده در حال حاضر ایران با اینهمه فشاری که نظام بین المللی برای تحمیل الزاماتش بر آن وارد می کند حاضر نیست حتی برخلاف تصورات عمومی به روسیه به چشم یک متحد راهبردی نگاه کند. شاید اگر ایران به روسیه امتیازی می داد سفیر این کشور حاضر نمی شد در سالگرد کنفرانس

۲۲





عدالت به مثابه انصاف جان راولز

برابری فرصت در جامعه ی نابرابر



فاطمه نوروزی - دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه یزد

۲۳

شاید شالوده ای که جهان بر آن استوار است عدالت باشد. عدالت کلمه رهایی بخش تمام دولتها در برابر ناعدالتی هایی است که ملت ها می بینند حتی اگر به مصادیق عدالت اعتنایی نداشته باشند. همه ما در یک چیز مشترکیم هنگامی که واژه عدالت را می شنویم لبخندی روی لبمان می آید و در ذهنمان یاد ترازویی می افتیم که دو کفه اش برابر است حال می خواهیم این ترازو را در دست بگیریم و هر چیزی را در درونش میزان کنیم. اما آیا میشود که اعضای یک جامعه از آزادی های برابری فرصت برخوردار باشند آن هم در جایی که نابرابری ایجاد شده است؟!

وقتی از عدالت و ارتباطش با آزادی سخن می گویم نام جان راولز فیلسوف آمریکایی با آن عینک بزرگش که تعادل را در چهره اش برقرار کرده در گوشه ذهنم چراغ سبز نشان می دهد.

فلسفه سیاسی جان راولز یقیناً فلسفه ای مخاطره جوی، بلندپروازانه و منحصر به فرد است. یگانگی این فلسفه، از جهتی پارادوکسی است. از نظر ایدئولوژیکی دیدگاه های راولز به هیچ روی نا آشنا نیستند. او از مدافعان سنتز سیاسی معاصر است که دموکراسی لیبرال، اقتصاد بازار و دولت رفاه باز توزیع کننده را با هم تلفیق می کند و به نظریه ای سیستماتیک و یکپارچه برای توجیه این سنتز روی می آورد. به طور کلی در توضیح و ارزیابی نظریه راولز لازم است به میزانی بیش از حد معمول، به استدلال های طولانی، بسته و منطقی توجه کنیم.

کتاب نظریه ای در باب عدالت راولز، علیرغم عنوان غیر جنجالی آن بیش از هر کتاب دیگر در سال های اخیر تأثیرگذار بوده است.

راولز، عدالت (اجتماعی) را چگونه تعریف می کند؟ عدالت؛ فضیلتی است که نظام های اجتماعی زمانی از خود بروز می دهند که قادر باشند برخی مسائل را که راولز آنها را «مسائل عدالت» می نامد، به طریق صحیح حل کنند. اعضای منفرد جامعه منافع مشترکی دارند، اما به طرز حقارت آمیزی تضاد منافی هم میان آنهاست. «اشخاص نسبت به این مسئله که منافع و سودهای بیشتری که از طریق همکاری آنان به دست می آید بی اعتنا نیستند و هریک از آنان برای رسیدن به اهدافشان ترجیح می دهند سهم بیشتری دریافت کنند و نه کمتر» آنان ادعای ناسازگاری را نسبت به هم مطرح می کنند و هرکدام می خواهند سهم بیشتری از سود به دست بیاورند. به همین جهت می خواهند قواعد اجتماع را طوری تنظیم کنند که سهم بیشتری از سود به دست بیاورند.

این مسئله عدالت است؛ عدالت زمانی حاصل می شود که به «توزیع درست سود و مسئولیت در همیاری اجتماعی» برسیم؛ یعنی زمانی که حقوق و تکالیف بنیادینی که جامعه طبق قواعدش به افراد محول می کند با این توزیع درست همخوان باشد.



راولز فرض را بر این می‌گذارد که حقوق و تکالیف با مزایای اجتماعی نمی‌تواند کاملاً برابر باشد. «نابرابری‌ها، بنابه فرض، در ساختار پایه‌ای هر جامعه‌ای گریزناپذیر هستند» و ما باید این مسأله را دریابیم که چگونه نابرابری‌هایی، می‌تواند عادلانه باشند.

«مسئله‌ی عدالت تضاد منافع»

نظریه‌ی عدالت راولز، از جمله نظریات قرارداد اجتماعی است. ابرخلاف روایت قدیمی، قرارداد اجتماعی هیچ استفاده‌ای از وضع طبیعی نمی‌کند. نظریه‌های قدیمی‌تر وضع طبیعی انسان‌ها را بسیار نارضایت‌بخش، بی‌حکم و بی‌مهاری و انسان‌ها را صاحب نفعی مشترک در اینکه بر آنان حکومت شود می‌دانستند و به طور طبیعی چنین انسان‌هایی با هم توافق می‌کردند که حکومت را مستقر سازند. در نظریه‌ی راولز که نظریه‌ی عدالت است، طرف‌های خیالی قرارداد باید راهی برای حل مشکل تضاد منافع پیدا کنند. او بر این باور است که آنچه مسأله‌ی عدالت را پیش می‌آورد، منافع متضاد است.

دو اصل عدالت مشهور راولز چنین‌اند: اصل اول: هر شخصی باید حقی برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام جامعه (آزادی‌های پایه‌ای همچون آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های بیان و اجتماع، آزادی وجدان و آزادی اندیشه، آزادی شخص، همراه با حق داشتن مالکیت خصوصی، آزادی از بازداشت خودسرانه، آزادی‌های شراکت، آزادی نقل مکان و آزادی انتخاب شغل) برابر داشته باشند که با نظام مشابه آزادی، برای همگان منافاتی نداشته باشد.

اصل دوم: نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی باید چنان سامان یابند که بیشترین نفع را برای نابرخوردارترین افراد داشته باشند و به مناصب و مشاغل وصل باشند که در شرایط منصفانه و برابر از نظر فرصت به روی همه گشوده باشد.

مفهوم خاص عدالت راولز را می‌توانیم براساس چهار اصل بیان کنیم. این اصول قابل اعمال بر هر جامعه‌ای هستند که ثروت کافی برای تأمین نیازهای مادی همه اعضایش داشته باشد:

- ۱- نیازهای بنیادین و مادی همه افراد باید تأمین گردد؛
- ۲- هر شخصی ادعایی برابر نسبت به ساخت بندی کاملاً مناسب حقوق و آزادی‌های پایه‌ای برابر دارد که این ساخت بندی، با ساخت بندی همانند برای همگان منافاتی ندارد؛
- ۳- فرصت‌ها برای دستیابی به موقعیت اجتماعی مطلوب باید در نظام اجتماعی چنان توزیع شده باشد که فرصت‌ها را برای نابرخوردارترین طبقه بیشینه کند؛
- ۴- نابرابری اقتصادی باید چنان سامان یابد که ثروت

فقیرترین طبقه را بیشینه کند. (اصل تفاوت، نام‌گذاری شده چرا که راولز معتقد است نابرابری اختصاصاً در حوزه اقتصاد است که ناگزیر است و در شرایط معین می‌توان به نابرابری عادلانه رسید.)

می‌توان به این نتیجه رسید که توجه راولز به عدالت، با آنچه که در اندیشه‌ی مارکسیستی وجود دارد، کاملاً متفاوت است. او با وجود ارائه‌ی یک طرح اساسی در جهت اصلاح عرصه‌ی عمومی، همچنان فرد را محور تحلیل قرار می‌دهد و دغدغه‌ی فرد انسانی را دارد؛ هرچند عدالت را صفت نهادهای اجتماعی می‌داند.

بدین ترتیب راولز به اصطلاح قضیه خود را کامل می‌کند. او از فرض‌های قرارداد اجتماعی آغاز کرده است. نخست مفهوم عام عدالت و سپس مفهوم پیچیده‌تر خاص عدالت را که قابل اعمال در کشورهای پیشرفته اقتصادی (نظیر کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده) است و سرانجام مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی را که مشتمل بر دموکراسی لیبرال، اقتصاد بازار و دولت رفاه است نتیجه می‌گیرد. کل این کوشش جسورانه را می‌توان بعنوان کوششی برای نشان دادن انسجام و به نمایش گذاشتن بنیادهای فلسفی لیبرالیسم سیاسی توصیف کرد؛ یا شاید بتوان گفت؛ روایت ترجیحی راولز از لیبرالیسم سیاسی!

عدالت توزیعی «رابرت نوزیک»

بسیاری رابرت نوزیک را جدی‌ترین منتقد راولز می‌دانند. گرچه راولز و نوزیک هر دو از فیلسوفان لیبرال معاصر و همکار دانشگاهی در هاروارد بودند؛ اما تفاوت‌های چشمگیری بین نظریه‌های عدالت آنان وجود دارد، به طوری که می‌توان گفت: کتاب «بی‌دولتی، دولت و آرمان شهر» نوزیک که در سال ۱۹۷۴ منتشر شد، تا حد زیادی، پاسخی به کتاب نظریه‌ی ای در باب عدالت راولز بود. با وجود تفاوت‌های چشمگیر فکری بین این دو فیلسوف، نوزیک در تحسین از کتاب راولز چنین می‌نویسد: «نظریه‌ی ای در باب عدالت، اثری قدرتمند، عمیق، دقیق، وسیع و روشمند در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی است که مشابه آن از زمان نوشته‌های جان استوارت میل دیده نشده است... این اثر گنجینه‌ای از اندیشه‌های روشنگر است، که توامان در یک کل دلفریب، یکپارچه شده‌اند. فیلسوفان سیاسی اکنون یا باید در چارچوب نظریه‌ی راولز کار کنند یا توضیح دهند چرا چنین کاری نمی‌کنند».

در سنت فکری لیبرالی، او به اختیارگرایی (libertarianism) اشتها دارد. از این دیدگاه، آزادی بر بنیان خودمختاری انسان استوار است، از این رو هرچه به دامنه اختیار او افزوده شود به همان میزان به آزادی بیشتری دست خواهد



یافت.

بر این اساس برای گسترش دامنه آزادی انسان، نباید گزینه های فراروی انتخاب او را محدود کرد. نوزیک دو نظریه مهم در عرصه اندیشه سیاسی دارد: ۱) نظریه دولت کمینه یا حداقلی؛ ۲) نظریه عدالت استحقاقی. نظریه نوزیک درباره دولت بر تحلیل او از چگونگی شکل گیری و ماهیت دولت استوار است. از نظر او دولت نقش شبگرد دارد. بر این اساس وظیفه اصلی دولت فراهم آوردن چارچوبی برای نظم و صلح است تا شهروندان بتوانند هرطور بهتر می دانند زندگی خود را اداره کنند و بر پایه نظریه دولت حداقلی، سه وظیفه اصلی دولت عبارتند از: ۱) حفظ نظم داخلی ۲) اجرای قراردادها یا موافقت نامه های اختیاری بین شهروندان؛ ۳) حمایت از مردم در برابر حمله خارجی. نقش اقتصادی دولت نیز حفظ ابزار پایدار مبادله یا پول محکم (تورم پایین یا صفر)، پیشبرد رقابت از راه کنترل انحصار قدرت و تثبیت قیمت ها است.

عدالت استحقاقی:

از نظر نوزیک، سه راه برای تصاحب و مالکیت مشروع دارایی ها وجود دارد که عبارتند از: تصاحب اولیه، انتقال داوطلبانه و تصحیح بی عدالتی های گذشته. این سه راه در واقع معرف سه راه اصلی پدید آمدن استحقاق است. بنابر نظریه استحقاق، یگانه شکل توزیع عادلانه امکانات و دارایی ها، توزیعی است که صرفاً براساس رعایت اصول عدالت، در تملک و انتقال حاصل شده باشد. عدالت استحقاقی بطور خلاصه بر مالکیت و انتقال دارایی بر اساس استحقاق را معیار عدالت توزیعی می داند و هیچ گونه محدودیتی را بر آن پذیرا نیست. از نظر رابرت نوزیک عدالت سه اصل دارد: اصل اول، عدالت در کسب و کار است؛ بدین معنا که کار فی نفسه ارزش دارد و هرکس هر چیزی به دست آورده است صاحب آن است. نوزیک البته در مورد عدالت در اکتساب اولیه یک مال هم بحث می کند. اصل دوم، عدالت در انتقال است؛ بدین معنا که هرکس ثروتش را به وراثت منتقل می کند. اصل سوم، استحقاق است؛ بدین معنا که انسان براساس استحقاقش توانایی پیدا می کند، به شرطی که دو اصل قبل رعایت شده باشد. نوزیک اساساً چیزی به نام عدالت توزیعی را قبول ندارد. از نظر او، ما نمی توانیم هیچ معیار نهایی را برای الگوی توزیع انتخاب کنیم، چرا که اولاً اگر چنین کنیم باید مستمراً در زندگی مردم دخالت کنیم و ثانیاً اینکه هر آدمی به شیوه های گوناگونی دست به انتخاب می زند. بنابراین الگویی مطلوب برای یک انسان، ممکن است برای انسان دیگر نامطلوب باشد.

نوزیک در این مقاله در مورد نظریه اکتساب لاک نیز بطور مفصل سخن گفته است. لاک معتقد است «مالکیت تا آن جایی جایز است که از کل مایملک به اندازه کافی و نیکو باقی بماند».

نوزیک همچنین دولت را یک انجمن، مثل دیگر انجمن ها می داند. از نظر او دولت باید حداقلی باشد. نظریات نوزیک در مقابل نظریات افرادی چون هگل و روسو قرار دارد.

اولاً، دولت تمام انجمن های دیگر را در درون خودش جای داده است و آنها تابع دولت هستند. ثانیاً، ورود به انجمن ها داوطلبانه است و تحمیلی نیست، در حالی که دولت حق حاکمیت دارد و همه در آن عضو هستند و انجمنی که بخواهد بر این حدود وارد شود، با لویاتانی به نام دولت روبه رو می گردد. نوزیک همچنین تعریف خودش از آنارشی را دارد. از نظر او هر فردی باید اتویایی خودش را داشته باشد. او معتقد است آنارشی در مقابل دولت است، ولی بدون وجود دولت، آنارشی شکل نمی گیرد؛ بلکه دولت باید آرمان شهرهای مختلف را به رسمیت بشناسد و دولت نباید یک اتویایی را بعنوان الگو در نظر بگیرد و برای همه اجرا کند. در اینجا نظر نوزیک شبیه به مخالفت پوپر با داشتن یک ایدئولوژی کلی برای بشریت است که به جای ساخت بهشت، جهنم را روی زمین خواهد ساخت.



آزادی وسیله یا هدف؟

مقایسه اندیشه سیاسی علی شریعتی و مرتضی مطهری



دکتر امیر روشن - هیئت علمی علوم سیاسی دانشگاه یزد

شریعتی، لیبرالیسم و آزادی

لیبرالیسم به معنای آزادی خواهی است که خود را بر جهان غرب تحمیل کرده و جزئی از فرهنگ آن شده است. در لیبرالیسم وقتی سخن از آزادی گفته می شود بیشتر منظورشان آزادی از چیزی می باشد تا آزادی برای کاری، که در اصطلاح به آن آزادی منفی و آزادی مثبت می گویند.

تا قرن بیستم معمولاً آزادی به صورت منفی تعریف می شده است که منظور این بوده که فرد از مداخله دیگران مصون باشد و دولت یا جامعه در کار او دخالت نکنند و اینکه برای چه کاری آزاد است کمتر مطرح بوده است. ولی در قرن بیستم اندیشمندان متوجه شدند که انسان وقتی که از دخالت دیگران مصون باشد دلیلی نمی شود که آزاد است، ممکن است آزاد باشد در انجام کاری ولی توانایی انجام آن را نداشته باشد و کسانی که دارای قدرت یا سرمایه بیشتر باشند از این آزادی خود بیشتر بتوانند استفاده کنند. بنابراین علاوه بر آزادی منفی، بحث آزادی مثبت نیز مطرح شد که به معنای این است که آزادی برای چه کاری و اینکه انسان ها توانایی چه کارهایی را دارند و واقعا می توانند آن را انجام دهند. وگرنه وقتی امکانات نداشته باشند از آزادی نمی توانند استفاده بکنند. «در لیبرالیسم این واژه (آزادی) معمولاً به صورت «آزادی از» چیزی تعریف می شود نه «آزادی برای».

در طول تاریخ همیشه انسانها به یکدیگر ظلم کرده اند و به آزادی یکدیگر تجاوز می نموده اند. ولی این دولت بوده است که عامل بازدارنده و مانع اصلی آزادی است و به خاطر همین، متفکرین لیبرال فرد را در مقابل دولت قرار می دادند و خواستار حمایت از فرد در مقابل دولت بوده اند و اینکه فرد اصیل تر و مهم تر از جامعه و دولت است و دولت تنها نگهبان و حافظ منافع افراد می باشد و به اصطلاح دولت یک ضروری است که انسان ها پذیرفته اند تا اینکه منافع خود را حفظ کنند و از آزادیشان در مقابل یکدیگر پاسداری شود.

بحث آزادی در آثار متعدد شریعتی مطرح است و یکی از ابعاد اصلی زندگی را آزادی می داند و انسان را بدون آزادی ناقص می داند. فردگرایی یکی از اصول اساسی لیبرالیسم است و آزادی نیز از همین فردگرایی استنتاج

می شود. شریعتی بر خلاف لیبرالیسم، اجتماعی بودن و گرایش به جمع را یکی از خصوصیات انسان می داند که او را از حیوان متمایز می کند. شریعتی از اینکه اعلامیه حقوق بشر به جمع و اجتماع توجه ندارد از آن انتقاد می کند «این اعلامیه همه مواردش بر اساس حفظ حقوق فردی است و روح حقوق اجتماعی در آن انعکاس ندارد» تفاوت سیاست با پللیتیک (Politics) و مقوله آزادی

نکته دیگری که در فلسفه سیاسی شریعتی می توان آنرا مورد توجه قرار داد که در آن زمینه نفی آزادی وجود دارد، تفاوت گذاشتن بین پللیتیک و سیاست می باشد. آنچه مورد قبول وی است سیاست است نه پللیتیک.

سیاست در معنی لغوی خود تربیت کردن اسب وحشی است. بنابراین اصل تغییر و تربیت و تکامل در سیاست مطرح است. چنین حکومتی وظیفه دارد که مردم را از وضع روحی، اخلاقی، فکری و اجتماعی که اکنون دارند به وضع روحی اخلاقی، فکری و اجتماعی که ندارند و باید داشته باشند منتقل کند. ولی پللیتیک بر اصل ساختن تکیه ندارد؛ بلکه بر اصل «داشتن» تکیه دارد و چنانکه ریشه لغت (پللیتیک) و نیز منشأ تاریخی آن حکایت می کند هدفش کشورداری است. نه براساس «ایدئولوژی انقلابی» بلکه بر طبق ایده عمومی و نه برایش فضا نیست بلکه «کسب رضایت»، و خدمت به مردم در خوش زیستن و نه «اصلاح» مردم برای خوب زیستن است. پس سیاست وظیفه اش مردم سازی است نه مردم داری. در کنار همین بحث است که وی بین سعادت و کمال نیز تفاوت می گذارد که وظیفه سیاست رساندن به کمال است و وظیفه پللیتیک رساندن به سعادت است.

نکته بعدی که مورد توجه می باشد این است که دکتر شریعتی به آزادی چگونه نگریسته است. اینطور به نظر رسید که اساساً فلسفه سیاسی او آزادی را حداقل در دوره موقت نفی می کند؛ به دلیل اینکه او حکومتی را که وظیفه اش اداره کردن هر چه بهتر جامعه و دادن احساس لذت و احساس آزادی به مردمان آن جامعه را نمی پذیرد و این نوع حکومت را نفی می کند. وی حکومتی را می پذیرد که وظیفه آن هدایت و پیشرفت سریع جامعه است و رساندن افراد و جامعه را به کمال با اصل آسایش و بهزیستی مردم در تضاد می بیند.



دکتر شریعتی برای ساختن جامعه ای ایده آل و انسان ایده آل که مورد نظرش می باشد طرح و نقشه ای دارد به نام «طرح هندسی مکتب» که در آن مبانی هستی شناختی و انسان شناسی خود را مطرح می کند و تقریباً همین مبانی است که وی را به سوی نتیجه گیری هایی می برد که قبلاً یاد کردیم.

علی شریعتی به یک ایدئولوژی همه جانبه ای می رسد که قصدش این است که برای همه جنبه های زندگی انسانی برنامه ریزی کند و انسان را به سوی ایده آلی که آن ایدئولوژی قبول دارد برساند.

همچنین شریعتی قصد دارد دین را تبدیل به یک ایدئولوژی کند. وی چنین می نویسد: «یکی از همفکران از من پرسید به نظر تو مهمترین رویداد و درخشان ترین موفقیتی که ما در سال های اخیر کسب کرده ایم چیست؟ گفتم در یک کلمه: تبدیل اسلام از صورت یک فرهنگ به یک «ایدئولوژی». شریعتی به این دلیل درصدد بود که دین را ایدئولوژی قرار دهد که از آن سلاخی بران بسازد برای مبارزه و به حرکت در آوردن مسلمانان و پی ریزی جامعه ای که خود آن را جامعه توحیدی می نامد.

همین ایدئولوژی سازی شریعتی می تواند زمینه ای باشد برای از بین رفتن آزادی، چون ایدئولوژی به سرعت تبدیل به یک مرامنامه می شود و بین خود و دیگران خط کشی کرده و براساس آن افراد را به مخالف و موافق تقسیم می کند و طبیعتاً برعلیه مخالفان موضعی سخت اتخاذ می کند. خود شریعتی می گوید ایدئولوژی تعصب و تعهد و تکلیف ایجاد می کند. «ایدئولوژی خواهان صلابت است و این صلابت در اندیشه های واضح یافت می شود و بس، و همین وضوح است که به سرعت به قشریت می انجامد». یکی از فرضیات ما در این پژوهش این بود که آزادی در اندیشه شریعتی جنبه ی به وسیله ای دارد و آن برای رسیدن به ایده آل و هدف های متعالی تر استفاده می شود. شریعتی این نکته را که آزادی بایستی برای دیگر اهداف باشد، وقتی در مورد اگزستانسیالیسم صحبت می کند گوشزد می کند و در نقد آن می نویسد که آزادی برای چه هدفی «انسان را آزاد می کند و به صورت اگزستانسیالیست های اروپا در می آورد، و آزادی که جهت مشخص نباشد باز به صورت ذلت و تنزل در یک منجلاب فساد و کثافت در می آید و نتیجه قطعی اش یک نوع آزادی کثیف می باشد».

اساساً لیبرالیسم ایدئولوژی هایی را که سعی دارند انسان ها را یکدست کنند و تفاوت آنها را نادیده بگیرند و دارای اصولی تغییرناپذیر باشند مردود می شمارد و هیچ هدفی خارج از وجود انسان را نمی پذیرند که بتوان آن را برای از بین بردن آزادی یا محدود کردن آن توجیهی قرارداد. لیبرالیسم با اهمیت والایی که برای آزادی یا اختیار قائل

می شود خود را از سایر آموزه های سیاسی متمایز می کند. تاکید لیبرالیسم بر این اصل به حدی است که مفسران هوادار این مکتب به خود اجازه می دهند فقط براساس این اصل «تعریف محدودی» از لیبرالیسم ارائه دهند. در لیبرالیسم هیچ یک از اصول [برابری دموکراسی عدالت] با تعهد نسبت به آزادی برابری نمی کند...

«آزادی وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی تر نیست بلکه فی نفسه عالی ترین هدف سیاسی است»

بنابراین آزادی در عقاید سیاسی شریعتی جنبه ی وسیله ای دارد و برای رسیدن به هدف های متعالی تر استفاده می شود. در نظر او هدف و تحقق آن یعنی رسیدن به پیشرفت و کمال منظور نظر است و آزادی بدون هدف معنی ندارد. این طرز تلقی با بینش لیبرالی که عالی ترین هدفش آزادی است و در روی هم قرار می گیرند و نمی شود افراد را به بهانه فضایل برتر هر چند برای مدتی کوتاه از آزادی محروم کرد ولی در بینش شریعتی آزادی وسیله ای است که انسان را برای رسیدن به مقصد یاری می کند حال اگر این آزادی تبدیل به مانعی شد که در رسیدن به هدف اختلال ایجاد کند آن را هر چند موقتاً تعطیل می کند. بنابراین در فلسفه سیاست پیشنهادی دکتر شریعتی، «آزادی» از اهداف اولیه نیست. بلکه هدف حکومت و رهبر رساندن افراد آن جامعه به کمال می باشد و کمک به «شدن» افراد، آن گونه که باید باشند اما نیستند.

اندیشه سیاسی مطهری و جایگاه آزادی

با مطالعه آثار مطهری متوجه می شویم که وی یک نظریه سیاسی منسجم را مطرح نکرده است و مطالبی که راجع به سیاست، حکومت و آزادی ابراز داشته است بیشتر به صورت پراکنده است.

نکته اصلی که متوجه می شویم این است که مطهری فردی است کاملاً مذهبی و اینکه دین خود یعنی اسلام را بهترین و کاملترین دین میداند و بر همین اساس انسان را مخلوق خداوند می داند که روزی به سوی او برمی گردد، به نظر وی جهان و انسان بدون هدف آفریده نشده است و اداره کننده ای دارد که آن را علاوه بر اینکه آفریده، به حال خود نگذاشته و هر لحظه بر آن نظارت دارد. انسان هدف راستینش تکامل و فضیلت است، طبیعتاً در این نوع بینش، آزادی اگر اهمیتی هم داشته باشد جنبه ی وسیله ای دارد برای رسیدن به هدفی متعالی تر که همان کمال و فضیلت انسانی است همانطور که در بحث آزادی عقیده، مطهری نمی تواند آزادی عقیده را قبول کند و بعضی عقاید را زنجیری می داند که بر پای افراد بسته شده است و نمی گذارد آنها به سوی رشد و تکامل بروند و بایستی این زنجیرها را پاره کرد.

اگر بخواهیم از دید فلسفه سیاسی به اندیشه مطهری بنگریم فلسفه سیاسی وی نیز جزء فلسفه سیاسی کلاسیک قرار می گیرد که در آن رسیدن به فضیلت و کمال هدف است و بهترین نظام حکومتی آن است که انسانها را در این راه



همراهی کند برعکس فلسفه سیاسی جدید که برای زندگی هدفی طبیعی در نظر نمی‌گیرد و انسان خودش می‌تواند هر هدفی را که بخواهد برای خود انتخاب کند و محور بحث فضیلت و کمال نیست بلکه آزادی است.

مطهری آزادی را یکی از نیازمندیهای انسان دانسته و آن را برای ادامه حیات و تکامل ضروری میدانند. برداشتهای وی از مفهوم آزادی همان است که اندیشمندان غربی دارند. ولی در ادامه که از انواع آزادی صحبت می‌کند از آنها جدا می‌شود و تا حدود زیادی در مقابل اندیشمندان لیبرال قرار می‌گیرد «معنی آزادی چیست؟» این آزادی و آزادگی که می‌گویند یعنی چه؟ آزادی یکی از ملزومات حیات و تکامل است، یعنی یکی از نیازمندیهای موجود زنده، آزادی است. آزادی یعنی جلوی راهش را نگیرند جلوی رشدش را نگیرند، مانع برای رویش آن ایجاد نکنند. هر موجود زنده ای که می‌خواهد راه رشد و تکامل را طی کند یکی از احتیاجاتش آزادی است پس آزادی یعنی نبودن مانع. انسانهای آزاد انسانهایی هستند که با موانعی که در جلوی رشد و تکامل شان هست مبارزه کنند.

پس مطهری آزادی را نفی نمی‌کند که هیچ، بلکه آن را از حقوق اولیه انسانی می‌داند. طبیعتاً موافق آن نیز نیست که کسی آن را از انسان حداقل در زمانی که به نظر می‌آید در مسیر تکامل گام برمی‌دارد سلب کند. وی توضیح و تفسیر بیشتری نمی‌کند که راه رشد و تکامل چیست.

آنچه مطهری را در مقابل لیبرالیسم قرار می‌دهد نظراً در باره آزادی عقیده است.

مطهری چون به آزادی فکر معتقد است نمی‌تواند به راحتی آزادی عقیده را کنار بگذارد بنابراین در نوشته‌های خود به این نتیجه می‌رسد که این عقاید انحرافی ناشی از فکر نیستند بلکه از روی وابستگی‌های کورو ناشی از تقلید و خرافات است که مبنای فکری ندارند. هرچند که مطهری دلیل مخالفت خود را نبودن فکر در پشت سر این عقاید می‌داند ولی به نظر می‌رسد که چون مکتبی را که بر اساس یکتاپرستی و تنها دین، در نزد خداوند پذیرفته است؛ طبیعتاً نمی‌تواند این اعتقادات را آزاد ببیند (گاوپرستی، بت پرستی) چون از اهداف پیامبران این بوده است که این‌ها نابود شوند و آنها را دعوت به پرستش خدای یگانه کند. اما در بینش لیبرالی حقیقت از پیش معلوم نیست و هر کس می‌تواند برای خود هر عقیده و فکر را برگزیند و حتی می‌تواند برای عموم عرضه کند و نه اینکه به آنها تحمیل نماید. اظهارات مطهری در زمینه آزادی عقیده درست نقطه مقابل اندیشه لیبرالیستی است و آنجا که وی می‌گوید که این محترم شمردن عقاید بی‌احترامی به استعداد و شخصیت انسان است. ولی لیبرالیسم می‌گوید دخالت و بی‌احترامی به عقاید آنها و محترم نشمردن آنها، استعداد انسانی را نادیده گرفتن است.

سخن پایانی

آنچه تقریباً از نظر شریعی و مطهری مشترک است واکنش

منفی هر دو به لیبرالیسم است. در بیشتر موارد از جمله آزادی عقیده نظرشان خلاف لیبرالیسم بود ولی از بعضی از جنبه‌ها با لیبرالیسم شباهت‌هایی نیز وجود داشت مثلاً در بحث حقوق طبیعی و آزادی فکر مطهری به لیبرالیسم نزدیک می‌شد. ولی شریعی با انتقادات سختی که از دموکراسی و لیبرالیسم غربی می‌کرد و اصل را بر پیشرفت می‌دانست در مقابل لیبرالیسم قرار می‌گرفت. این دو متفکر آزادی را برای رشد و تکامل می‌خواستند و آن را وسیله لازمی می‌دانستند برای تحقق ایده‌آل‌هایشان که همان تکامل و رسیدن و نزدیک شدن به خداوند است، که به تعبیری از روح خداوند نیز در انسانها دمیده شده پس انسان برای اینکه بطرف ارزشهای متعالی حرکت کند به آزادی نیاز دارد. اگر بدون آزادی نیز انسان می‌توانست به کمال برسد شاید آزادی را در صورت ضرورت کنار می‌گذاشتند.

هر دو متفکر ایدئولوژی را برای هدایت انسانها ضروری تشخیص می‌دادند و آن را مجموعه‌ای هماهنگ از باید‌ها و نبایدها می‌دانستند.

به طور خلاصه در بررسی اندیشه سیاسی شریعی و مطهری این نتیجه بدست آمد که «آزادی» وسیله‌ای است که در مواقع ضروری می‌شود آن را فدای ارزشهای متعالی تر کرده آن را محدود نمود و حتی کنار گذاشت. هدف اصلی رسیدن به کمال و سعادت است.

نکته دیگری که این دو متفکر را در مقابل آزادی قرار می‌دهد این است که چون در ماورای افراد ارزشهای متعالی تری را قرار می‌دهد، که فرد بایستی در جهت رسیدن به آن ارزشهای تلاش کند و در این راه نیازمند رهبری است که وی را هدایت کند. این رهبر که توانایی و درک بیشتری از افراد دارد و بیشتر از خود افراد منافع آنها را تشخیص می‌دهد در مواقع ضروری می‌تواند افراد را به زور هم که شده به همراه خود بکشاند و عقاید انحرافی و سنتهای موهوم آنها را از بین ببرد و به آنها ارزشهای متعالی ارزانی دارد.

به همین دلیل واکنش این دو متفکر نسبت به طرز تلقی بینش لیبرالیستی نسبت به آزادی منفی است چون پیش فرضهای متفاوت و راههای گوناگونی دارند و مقاصد هر کدام با دیگری فرق می‌کند.





سجاد طحان پور - دانشجوی کارشناسی ارشد روان شناسی بالینی دانشگاه علم و هنر

ما نیز مردمی هستیم

خرده روایت هایی غیر تخصصی از پوپولیسم

از مردم به معنای اصلی شان جدایی تو. از لای فکر مردم نیامدی بالا، بدتر با فکر مردم و به فکر مردم نیامدی بالا. از نردبان مردم آمدی بالا. با بهانه آنهاست که می آیی، برایشان نمی آیی. حتی اگر ادعا کنی که وابسته ای به میل و کوشش ملی، که نیستی، باید ببینی که بازیچه ای در دست آن چه ناپیداست. خودت هم نمی دانی. این بدتر است طفلک جان...
برخوردها در زمانه برخورد/ ابراهیم گلستان

بیشتر از آنکه بخواهم درباره تعاریف پوپولیسم و اصطلاحات تخصصی علوم سیاسی که چندان هم از شان سر در نمی آورم، بنویسم، قصد دارم در این جستار، نگاهم از پوپولیسم و شکل های مختلف آن در زندگی روزمره و البته مکانیسم هایی که به بقا و ریشه کردن آن کمک می کنند تصویر کنم. به دلیل اتفاقات رخ داده، متاسفانه درک ما از پوپولیسم به یک فحش، گزاره ای برای رد کردن گروه سیاسی خاص یا انگ زدن به بعضی جمله ها کاهش پیدا کرده، اما من معتقدم پوپولیسم در زندگی هر روزه ما جاری است و به مفاهیم سیاسی محدود نمی ماند.

پیش از نوشتن این جستار، به طور اتفاقی گذرم افتاد به کتاب «برخوردها در زمانه برخورد» و خواندم که ابراهیم گلستان در سال های دهه ۳۰، گزارشی دیگرگونه دارد از جنبش ملی شدن صنعت نفت. گزارشی که اگرچه شخصی و محدود است، اما سری دراز دارد و حتی تا زمان حال کش می آید. متاسفانه یا خوشبختانه شکلش هم چندان عوض نشده و حتی ادبیاتش همچنان همان ادبیات است.

پوپولیسم فرزند زمانه ما نیست، محدود هم به جامعه ما نیست. چیزی نیست که بخواهیم خودمان را قربانی اش بدانیم و نتوانیم برایش کاری کنیم، اما لازم است بشناسیمش. پوپولیسم را با رویکردها و نگاه های گوناگون تعریف کرده اند که این خود بحث مفصلی است. اما اگر ساده بگوییم، پوپولیسم بر محور «مردم» بنا می شود. مردم در پوپولیسم، بسیار مفهوم مهمی است و واژه ای است انعطاف پذیر که معانی متعددی می تواند داشته باشد. لازم به یادآوری است که نگارنده دشمن مردم نیست و اتفاقاً از اینکه فردی یا جنبشی یا اقدامی با تاکید و تکیه بر مردم اتفاق بیفتد خوشحال می شود؛ اما نکته اینجاست که شیطان وقتی پیش

آدم رفت، به او نگفت من می خواهم تو را به بدی دعوت کنم. اتفاقاً برعکس، گفت من خیرخواه تو هستم.

اینکه که کسی درباره مردم حرف بزند و بخواهد برای مردم کاری بکند بسیار پسندیده و نیک است و در سیره تمام بزرگان هم بوده؛ اما ماجرا وقتی بیخ پیدا می کند که نام مردم یدک کشیده می شود؛ اما در «رفتار» ردی از خیر و صلاح مردم نیست. اینجاست که پوپولیسم ربطی باریک با عوام فریبی پیدا می کند. پوپولیسم می تواند منظوره های مختلفی از واژه مردم داشته باشد و البته از آنجا که پایه و اساس فکری درست و درمانی ندارد می تواند با نظام های سیاسی گوناگون همراه شود. مثلاً اگر منظورش از مردم، طبقه کارگر و قشر ضعیف جامعه باشد، آنگاه تم سوسیالیستی پیدا می کند. یا اگر منظورش از مردم، افراد وطن پرست عاشق آلمان و پیرو حزب نازی باشد، تم فاشیستی. اگرچه پوپولیسم از واژه انعطاف پذیر مردم استفاده می کند اما در عمل، درکی نامنصف و خشک از آن دارد. مردم را کلیشه می بیند. وقتی پوپولیسم باشد، دیگر کثرت گرایی و اهمیت دادن به اقلیت ها و تنوع مردم معنایی ندارد. «مردم» را (به هر معنایی) در اولویت می گذارد و خواص یا اقلیت ها را نفی می کند. در واقع پوپولیسم می تواند به پیش داوری های اجتماعی هم صحنه بگذارد و دسته ای از مردم را در برابر دسته ای دیگر قرار بدهد. یا حقوق اقلیت جامعه را به بهانه «اراده مردم» زیر پا بگذارد. چیزی که اگر عمیق نگاه کنیم، به نفع هیچکس نیست.

کافی است خواص جامعه، بر اساس تخصصشان در زمینه ای حرف بزنند و حرفشان منفعت موقت یا ظاهری مردم یا تصور آن ها از مردم را به خطر بیندازد! آن وقت یکی پیدا می شود که بهش فحش داد یا منزوی اش کرد و به نظر می رسد که عامه مردم، چون فرصت یا ظرفیت کافی برای تفکر و تامل و احتمالاً همدلی ندارند، فوری گارد می گیرند و از نگاه پوپولیستی دفاع می کنند.

روان شناسی را در نظر بگیرید که همایشی بزرگ برگزار می کند و با رفتارهای نمایشی، چند کلمه پرطمطراق را توی دهان می چرخاند و پز لباسی را می دهد که واقعا تنش نیست. برای چند صد نفر حاضر در سالن، که احتمالاً دانش عمیقی ندارند یا رویشان نمی شود از لختی پادشاه حرف بزنند، یا آنقدر در لایه های تحسین و تمجید و بادمجان دورقاب چینی فرو رفته اند، نسخه یگانه ای می پیچد. ویدیوهای متعددی که توی اینستاگرام سعی می کنند همه چیز را ساده و آماده، در یک دقیقه آموزش



بدهند و هزار و یک حرکت ساده انگارانه، با تاکید بر کلمه حرکت و کلمه ساده انگارانه، فقط در نهایت به دنبال کنندگانی منجر می شوند. اما نفعش کجاست و در عمل به چه چیزی منجر می شود؟

پوپولیسم به مردم وعده های خوب می دهد و می خواهد آنها را کامروا کند، آنها را با خود همراه می کند تا به قدرت برسد اما در «عمل» شکست است که گریبانگیر مردم می شود. پوپولیسم آماده است که منافع فوری و رضایت فعلی مردم را فدای اهداف بلند مدت کند. می جنبد و می جنباند اما سنجیده عمل نمی کند. کاری به نیازهای عمیق مردم ندارد. زبان و ذهن مردم را می داند و با همان زبان، دست روی چیزی که باب میلشان است می گذارد، از حضور جمعی مردم مشروعیت می گیرد و قدرت، یا مورد پیروی و تحسین واقع شدن را به دست می آورد. سپس خواص جامعه را (دانشمندان و افراد باسواد را در آن زمینه) در مقابل مردم می گذارد و آنها را نفی می کند تا به آرمان «مردم» وفادار بماند. چه بسا مردم را اصلاً نمی شناسد و از کثرت و گوناگونی و پیچیدگی شان آگاه نیست. مثل مادری که در دهان گریان بچه اش، با بوس و نوازش پستانکی توی دهان بچه اش می گذارد، به جای آنکه زیرش را عوض کند.

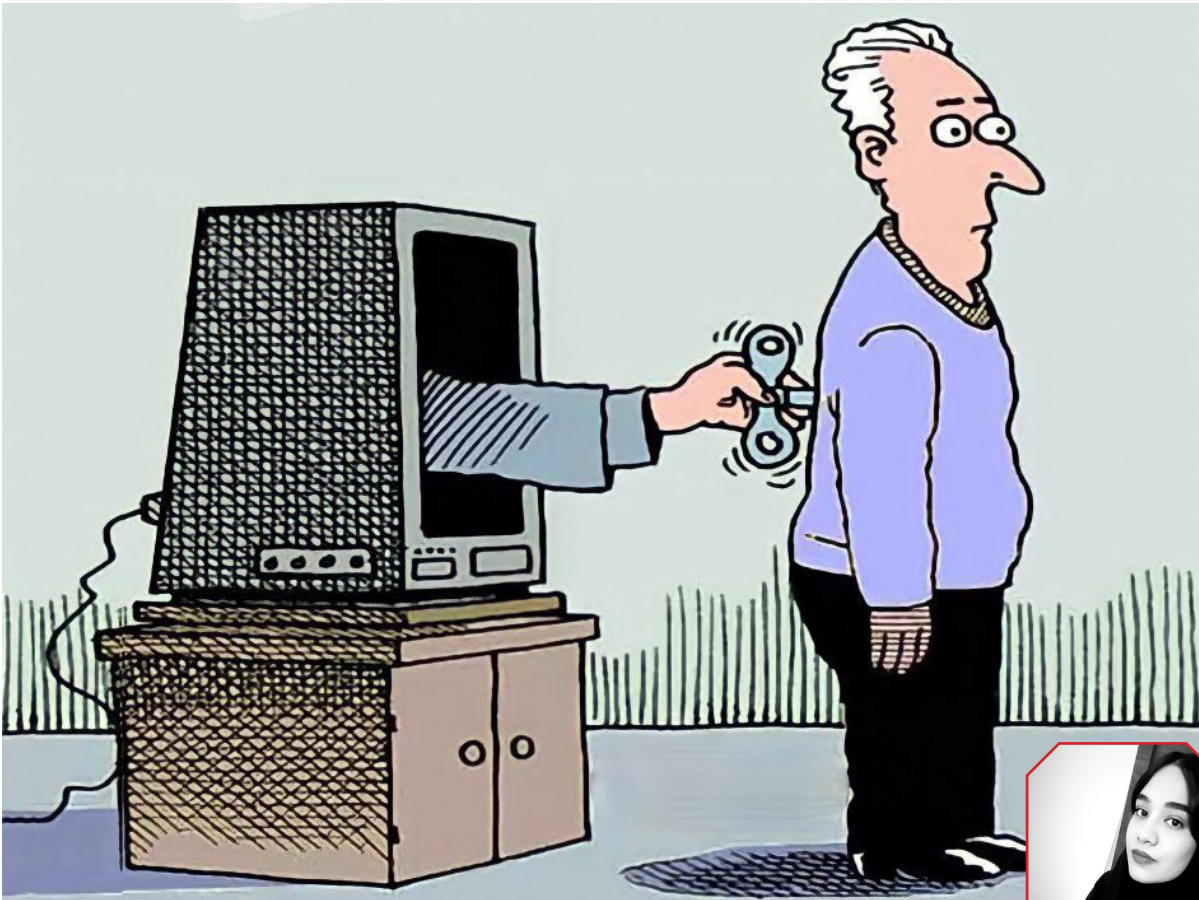
اما در آخرین خطوط این یادداشت می خواهم به چیزی اشاره کنم که به گمان من، راهی برای رهایی از پوپولیسم است: خودآگاهی. هرکسی بخواهد بداند کیست و روی این کره خاکی چه می خواهد و عمیقاً خودش را بشناسد، می تواند از این ورطه ها دور بماند. فکر کردن و فهم داشتن چیزی است که در برابر پوپولیسم به آن احتیاج داریم و البته که فکر کردن داریم تا فکر کردن، و این خود مجال دیگری می طلبد.

۳۰



رسانه در تار و پود زندگی ما

عاملی برای توسعه و ساخت قدرت



۳۱

مریم رحیمی - دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه یزد

مقدمه

در جهان معاصر رسانه نقش موثر و گسترده‌ای در کنترل اطلاعات، جهت دهی به افکار عمومی و همچنین هدایت اخبار بر عهده دارد. امروزه به علت پیشرفت روزافزون تکنولوژی و گسترش رسانه در سطح جهانی، کشورها همواره در صددند با بهره‌گیری از رسانه، کنترل و مدیریت اطلاعات از این ابزار پر فایده استفاده کرده و آن را در مسیر اهداف خود به کار گیرند.

بحث

رسانه بعنوان ابزار آگاهی بخش در حوزه های خبری، اطلاعاتی، آموزشی و فراغتی می تواند نقش عمده ای ایفا کند و همچنین هدف ها و مطالب خود را در قالب روزنامه، فیلم و سینما، موسیقی و رادیو-تلویزیون به مخاطبین ارائه دهد. رسانه ها در یک جامعه اطلاعاتی با عنایت بر ویژگی های خود نقش ارتباطی موثری را در لایه های متعدد

اجتماعی ایفا می کنند و امروزه به مدد رشد فناوری همانند رگ های خونی در بدن ظاهر شده اند و قدرت بی رقیبی در اختیار دارند. از رسانه ها می توان بعنوان یک واسطه عینی- عملی در فرآیندهای ارتباط یاد کرد که خود به دو نوع آشکار و نهان تقسیم می شود؛ بخش آشکار رسانه محل برخورد پیام و گیرنده پیام یا محل برخورد محرک و مخاطب است؛ اما کارکرد نهان رسانه، برقرار کننده جریان ارتباط و تامین کننده یک و یا تمام بخش های فرایند تبدیل پیام به احساس، سپس ادراک، بعد از آن انگیزش و در نهایت رفتار می باشد.

با توجه به قدرت تاثیرگذاری رسانه و نفوذی که می تواند در افکار عمومی ایجاد کند سیاستمداران بیش از هر عامل دیگر به توسعه و نقش رسانه در قدرت خود اهمیت می دهند؛ همین موضوع سبب شده تا اطلاعات در مجرای رسانه بعنوان ابزاری برای ادامه حاکمیت آنها محسوب شود. بیایید برای مفهوم بهتر و نقش رسانه در نمایش قدرت دولت در ایران کمی موضوع را جزئی کنیم. مثلاً به تاثیر تلویزیون و سینما بعنوان قالب های ارائه دهنده اطلاعات پردازیم.



فصلنامه علمی تخصصی سیاست نامه

سال چهارم، شماره ششم، پائیز ۱۴۰۰

تلویزیون

یکی از ابزارهای موثر در عرصه رسانه تلویزیون می باشد. تلویزیون نقش پررنگ و قدرتمندی در جریان هدایت اطلاعات برعهده دارد. این ابزار می تواند با برنامه های هدفمند، تاثیر شگفت انگیزی بر افکار مردم گذاشته یا حتی نوع رفتار و عادات آنها را تغییر دهد. تلویزیون می تواند نظر افراد را به موضوعی جلب و به موضوعی دیگر بدبین کند. به تعبیر دیگر قدرت اندیشه مخاطب را در دست گرفته و به جای آن تصمیم می گیرد و وی را به فردی منفعل تبدیل می کند.

سینما

سینما از دیگر حوزه های رسانه است که تأثیر حیرت انگیزی بر سیاست دارد. به طور کلی فیلم و سینما از قدرت شگرفی در جامعه برخوردار است و حضور این صنعت بر اعمال سیاسی اثرگذار می باشد. سینما امروزه در کنار خط مشی هنری خود به شدت متاثر از فضای سیاسی جوامع است و حکومت ها از این حوزه برای سفارش تولید فیلم متناسب با الگوهای حاکمیت بهره می برند که این فیلم ها همراه پیام های ماهرانه و ظریفی است که سعی در تلقین مفاهیمی که دولت برگزیده است دارد.

به طور کلی می توان گفت: پس از تضعیف قدرت دولت های خودکامه و ظهور نظام های دموکراتیک در سطح جهانی، توجه به افکار عمومی به یکی از متغیرهای اصلی در حوزه سیاست تبدیل شد و به تبع آن رسانه برای غنی سازی این متغیر ظهور کرد. قدرت رسانه عموماً نمادین و اقناعی است و توانایی اعمال زور فیزیکی یا تطمیع را ندارد. در واقع رسانه ها این قابلیت را دارند که ذهن، افکار و جهان بینی خوانندگان، بینندگان و کاربران را تحت تاثیر قرار دهند و هدایت کنند؛ اما بر اعمال مخاطبان خود توانایی اعمال زور و اجبار عینی و مستقیم را ندارند.

در دوران کنونی رسانه ها گزارشگر وقایع سیاسی و منعکس کننده مذاکرات مجامع سیاسی و نهادهای قانونگذار، تحلیل گر، مفسر و منتقد آنها محسوب می شوند؛ همچنین بعنوان وسیله ای برای آگاه سازی مردم از مسائل مملکتی و اعمال قدرت در جوامع به حساب می آیند. رسانه ها روشی برای تعامل بین سیاست مداران و مخاطبان هستند که در تمامی جوامع بعنوان عامل و ابزار ارتباط سیاسی شناخته می شوند و اطلاعات سیاسی را به مردم منتقل می کنند. با وجود رابطه نزدیک بین قدرت سیاسی و رسانه این صنعت می تواند مسیری پر بهره برای دولت ها داشته باشد. به همین سبب دولت ها با جهت دهی اطلاعاتی که قرار است به مخاطب ارائه شود اهتمام می ورزند که در ذهن مخاطب رسوخ کرده و قدرت دولت خود را نشان دهند. دولت ایران نیز همانند بسیاری از کشورهای جهان از صنعت

رسانه و قدرتش غافل نبوده و مسلماً در تکاپوی فزونی هرچه بیشتر آن بوده است. جمهوری اسلامی ایران طی ۴ دهه حکومت، همواره تلاش می کند که خود را حکومتی توانمند، چه در سطح ملی و چه فراملی نشان دهد. بی شک در این مسیر از ابزار روز جهانی نا آگاه نبوده و برای بسترسازی اذهان مردم در جهت اهداف خود از رسانه استفاده کرده است.

رسانه در راه قدرتمند سازی دولت در افکار عامه به حمایت از حکومت در ازای تامین مالی پرداخته و دست به تولید محتوای همسو با گرایش رژیم زده است تا بتواند با قدرت نرم خود بدون بهره جویی از اجبار، موضع افراد را دگرگون و ذهنیت آنها را تغییر دهد. رسانه ها در ایران تحت نظارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هستند.

رابطه رسانه و توسعه

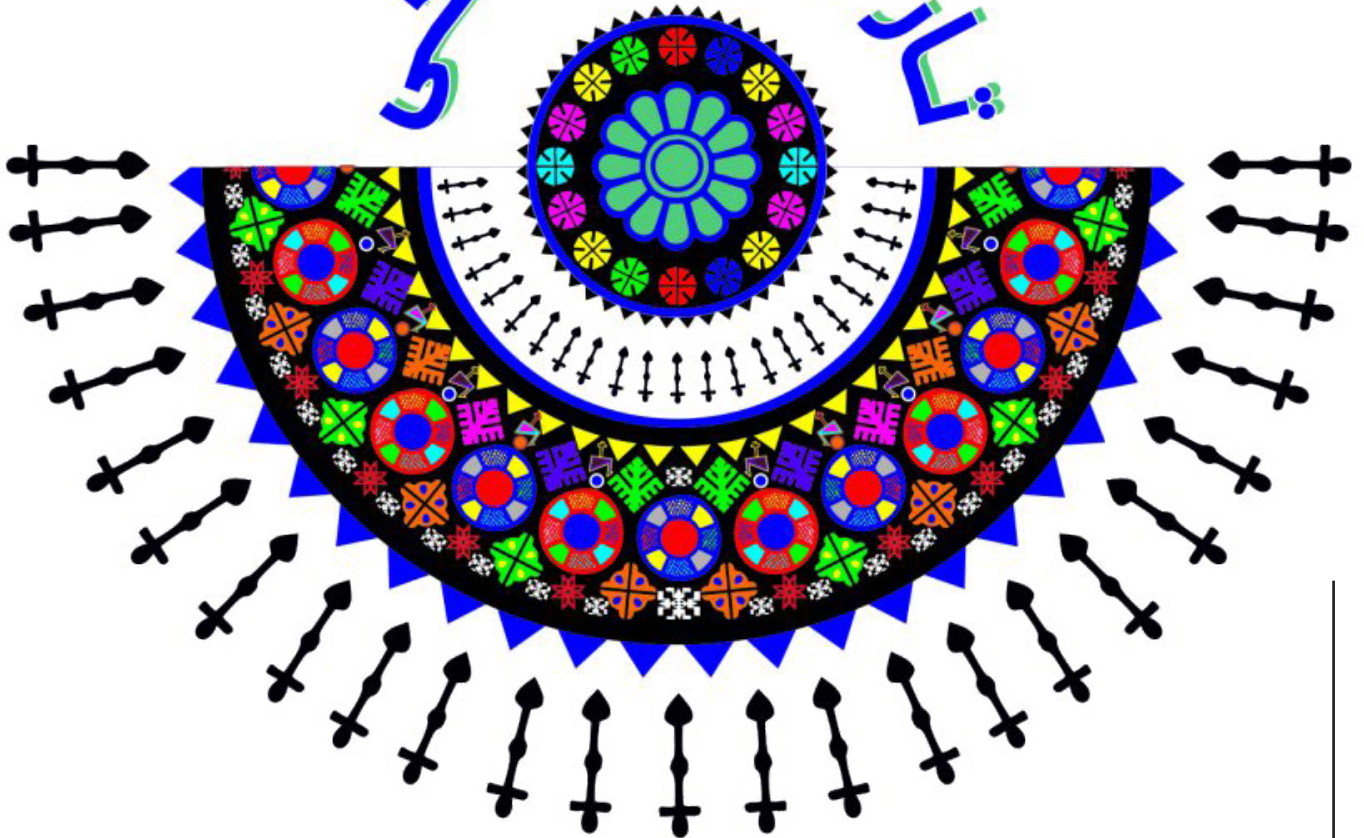
نقش رسانه ها در توسعه جوامع بر کسی پوشیده نیست. تأثیر رسانه ها در تمام ابعاد فرهنگی، هنری، اجتماعی و سیاسی جامعه وجود دارد و رسانه با توجه به کارکردهای متنوع خود جایگاه ویژه ای در توسعه همگانی جامعه دارد. در عصر حاضر، رسانه ها تار و پود نمادین زندگی ما را تشکیل می دهند و نقش تسریع کننده ای در جامعه دارند. برخلاف مدرسه و دیگر نهادها، رسانه ها امری فراگیرند که ویژگی اصلی شان همه جا بودن آنهاست. با توجه به کارکردهای متنوع رسانه های جمعی همچون آگاهی بخشی و اطلاع رسانی، نظارت بر عملکرد ساختار قدرت، فراهم کردن زمینه های مشارکت عمومی و نظارت همگانی در نظام اجتماعی، طبیعتاً آنها جایگاه بالایی در ساختار جامعه دارند.

یکی از مهم ترین فرصت هایی که در راستای چشم انداز توسعه قابل طرح است اولویت گذاری رسانه هاست. جالب است بدانید امروزه جامعه ای توسعه یافته محسوب می شود که با قدرت جادویی هنر و رسانه در کنار توسعه اقتصادی، آگاهی های متنوع و ضروری مردم را بالا برد که سواد رسانه یکی از این آگاهی ها است. سواد رسانه چارچوبی است که مشخص می کند چه چیزهایی ارزش تحلیل دارد و چگونه باید این تحلیل را انجام دهیم. اگر تمام افراد به سواد رسانه ای دست پیدا کنند هنگام چالش ها و فرصت ها با عملکرد درست و استفاده صحیح می توانیم به توسعه همگانی کشورمان کمک کنیم.

بهره وری سواد رسانه در مسیر توسعه دقیقاً همان چیزی است که کشورهای توسعه یافته با راهکارهایی اعم از فرهنگ سازی، تولید انگیزه، توجه به اهمیت توسعه همه جانبه و پایدار، ایجاد ارتباط با دستگاه های اجرایی، اطلاع رسانی مستمر از کم و کیف فرایند توسعه، آسیب شناسی و آسیب زایی از روند توسعه، شناسایی و برجسته سازی



پار و پود زنجیره



انسان و پیشبرد جامعه و رسیدن به توسعه، شناخت نیازمندی های مردم ضرورتی اجتناب ناپذیر است. این نیازمندی ها تنها نیازهای مادی برای زندگی نیست، بلکه سایر نیازها را که به ارتقای سطح زندگی و فرهنگ افراد مربوط می شود نیز در بر می گیرد. گاه مردم با این نیازها آشنا نیستند، لذا رسانه ها در این زمینه نقش مهمی بر عهده دارند.

با توجه به تفاسیر هرچند سربسته و نسبی فوق می توان اینگونه برشمرد که رسانه ها امروزه قدرت شگفت انگیزی در دست دارند و به سهولت قادرند حتی در لابه لای تبلیغات، به جهت دهی افکار عمومی بپردازند و آن را به سمت و سوی خاص هدایت کنند؛ همچنین با ارائه ابزارهایی چون اغراق، دروغ و ارائه تصویر غلط و... به اهداف خود رسیده و چهره ای حق جانب نسبت به خود و گروه های حامی داشته باشند و گروه های مخالف خود را منفی جلوه دهند. تحریف و بزرگنمایی در این صنعت بسیار فاحش است و اخبار با استفاده از واژه های خاص با بار معنایی خاص تبادل می شوند. در نتیجه کنترل ذهن مخاطب را از او گرفته و به جای وی قضاوت می کنند.

رسانه ها در حکومت جمهوری اسلامی نیز از این غائله به دور نیستند و همواره سعی در نفوذ و کنترل افکار و هدایت به آنچه از منظرشان صحیح است را داشته اند. پس چه در ایران و چه در سطح جهانی رسانه ها نقشی بسیار پر رنگ تر از آنچه ما می اندیشیم در زندگی و انتخاب های ما داشته و دارند؛ حتی گاهی جای ما به تحلیل قضا و قضاوت آنها پرداخته اند.

ضعف های توسعه در کشور و تبادل اطلاعات با دست اندرکاران و مجریان بخش مختلف فراهم می کنند. با گسترش اطلاعات و دانش در جهان کنونی و ورود این دو به عرصه اقتصاد و عوامل تولید ثروت؛ تولید، گردآوری، سازماندهی، عرضه و فروش اطلاعات از جمله منابع مهم درآمدهای تجاری شد و اطلاعات و رسانه همچون برتری اقتصادی-سیاسی تبدیل به مصادیق قدرت شده است و زمینه ای برای توسعه کشورها به حساب می آید.

نتیجه

رسانه ها بعنوان موتور محرکه توسعه جوامع می توانند به علت سطح تماس وسیعی که با مردم مناطق و نواحی خود دارند و با آگاهی بخشی بالایی که به جامعه می دهند و همچنین با فعالیت متمرکز برای پوشش رویدادها و پرداختن به مسائل محیطی و مرتبط با اقشار مختلف اجتماعی در قلمرو جغرافیایی خود در بخش های مختلف باید به نقش آفرینی بپردازند و با هموار ساختن مسیر توسعه کمی و کیفی، در راستای توسعه پایدار و فراگیر شهروند محور حرکت کنند.

در امر تولید، رسانه ها می توانند سهم بخش های مهم تولید (صنعت، کشاورزی و خدمات) و تاثیر هر کدام بر روند توسعه را به جامعه نشان دهند تا عوامل تولید به نسبت صحیحی در این بخش ها توزیع شود و بهترین استفاده ممکن از آنها به عمل آید. همچنین برای تربیت



اندیشه سیاسی محمد رشید رضا

چگونگی حکومت اسلامی



زینب علیاری - دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه یزد

وجوه مردم و به تعبیر درست تر «اهل حل و عقد» است؛ که امامان و خلفا را برگزیده و در موقع اقتضا و مصلحت، آنها را از کار می اندازند. رشید رضا مانند عامه مسلمین، خلافت بر اساس استیلا را تا زمانی که قواعد شرع در آن رعایت شود و برای جلوگیری از فتنه و آشوب باشد، می پذیرد. هسته اصلی اندیشه رشید رضا در مورد خلافت، پیش از آنکه به خلیفه بازگردد، شامل اهل حل و عقد، یا همان نمایندگان مردم است. بنابراین اهل حل و عقد پایه اصلی دولت اسلامی رشید رضا هستند. موضوع حکومت اسلامی در سومین مرحله از آراء سیاسی رشید رضا شکل می گیرد.

*** هر بشری می تواند در ژرفای اندیشه خود پناهگاهی بسازد و در آن جای امن، هر گلوله سنگین و گران و هر سخن نابجا، نیشدار و مسمومی را ناچیز شمارد***

۳۴

سه مرحله:

۱. رشید رضا نخست مبانی خلافت را در نظریه و نگرش سیاسی اسلام پی جویی می کند.

۲. بعد از استقصا و پیگیری مبانی خلافت، شکاف میان این نظریه و عملکرد سیاسی را در میان مسلمانان سنی شناسایی و مورد بررسی قرار می دهد.

۳. در مرحله سوم، آراء و نظر خود را درباره نوع و چگونگی حکومت اسلامی مطرح می کند.

رشید رضا در احیاء خلافت اسلامی با دو معضل اساسی مواجه شد.

۱. عدم توفیق در یافتن فرد شایسته برای خلافت.

۲. مشکل یافتن پایتختی مناسب برای جهان اسلام.

در نظر رشید رضا حاکمیت سیاسی در اسلام، تاسیسی است و بر اساس حاکمیت مردم در سایه مشروعیت اسلامی بنیان نهاده می شود؛ و مشروعیتش را از خواست مردم می گیرد.

اندیشه رشید رضا:

محمد رشید رضا، شاگرد شیخ محمد عبده بود. او سوری الاصل بود و در مصر اقامت داشت. رساله اصلی رشید رضا در باب خلافت، الخلفاء و الامامه العظمی بود که در آستانه الغای خلافت انتشار یافت. از نظر رشید رضا، جامعیت دین اسلام متضمن امر و شان حکومتی است و اجرای مقررات اسلام برای اصلاح امور مردم، نیازمند حکومت و تاسیسات دادگسترانه است. رشید رضا با اشاره به آیاتی که در آنها به «مشاوره» توصیه شده، نتیجه میگیرد که (حکومت در اسلام با ملت است و کارها با شورا اداره می شود). رشید رضا متذکر می شود که ممکن است به دلیل مصالح وقت و تغییر اوضاع، شورا به اجتهاد امت در امور شرعی تبدیل شود.

رشید رضا در آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» معتقد است «اولی الامر» شامل اهل حل و عقد و دانایان به امور جامعه است و اضافه می کند؛ اینان همان هایی بودند که پیامبر در امور مهم و سری با آنها مشورت می کرد. وی با بیان اینکه «حکومت در اسلام با ملت است» توضیح می دهد که منظور از ملت،



همچنین از نظر او حکومت از نوع تئوکراسی و یا دینی نیست. رشید رضا معتقد است در برپایی و اداره حکومت اسلامی، باید به اصول قراردادی اعتباری، ضوابط و معیارهای شرعی و ارکان سیاسی اسلام ملتزم و پایبند بود. از نظر او توحید و عدالت در راس ارکان سیاسی اسلام قرار دارد. بنابراین اولین رکن اساسی حکومت، توحید است که اسلام بر آن استوار است و سلطه، زور و حاکمیت مطلق با آن منافات دارد. از دل توحید نیز عدل بیرون می آید که رکن دوم است و شرط مهم برای متولی و حاکم به شمار می رود.

رشید رضا تشکیل حکومت اسلامی را برای تحقق سه وظیفه مهم، ضروری می دانست:

۱. عقده: این هدف به امور مهم دینی برای حکومت سیاسی مربوط است. در حقیقت توضیح و تبیین پیوند میان دین و سیاست است. رشید رضا با استناد به جمله ای از استادش، عبده که می گوید: حکومت اسلامی، حکومتی بر اساس معیارهای دنیوی برای اقامه تکالیف دینی است؛ میان تفکر اسلامی و سایر اندیشه ها تمایز قائل می شود و آن را نوع منحصر به فردی در میان سایر اندیشه ها می داند.

۲. استخلافیه: منظور از آن، وظیفه حکومت اسلامی در آبادانی و عمران بر روی زمین و ساختن تمدن اسلامی است.

۳. اتصالیه: این نکته ناظر به مسئولیت حکومت اسلامی در حفظ وحدت و پیوستگی جامعه اسلامی از طریق رسانه ها، تعلیم و تربیت، حفظ و حراست از آرمان های اسلامی سیاسی جامعه، حکومت، نقش پیوند دهنده سیاسی در آن و پیامد های طغیان علیه دین در سطوح سیاسی و اجتماعی و مسائل حقوقی و قضایی است. بدین ترتیب او با بیان این سه وظیفه سعی در ارائه هدف تشکیل حکومت اسلامی و تجلی پیوند دین و سیاست در قالب این حکومت است.

از نظر رشید رضا مهم ترین مولفه های تاسیس حکومت عبارت اند از:

اهل حل و عقد.

مامت (ریاست یا خلافت).

زمانی که رشید رضا از «اهل حل و عقد» با عنوان قوه مقننه و از «خلیفه» با عنوان رئیس قوه مجریه تعبیر می کند؛ تأثیرپذیری او از اندیشه های مدرن سیاسی غرب آشکار می شود. در نظر رشید رضا «علما» هیئتی سازمان

یافته و شورا امری برنامه ریزی شده است و قوانین و مصوباتی که از توافق این دو نهاد به وجود آید، دارای ضمانت اجرایی است. در حکومت اسلامی مورد نظر رشید رضا از «اصل شورا»، «حق خلع خلیفه» و «بیعت» به «حاکمیت دموکراتیک» و از «اصل اجتهاد»، «قواعد کلی فقهی»، «تفکیک میان عبادات و معاملات» و به ویژه «وضع قوانین نو در معاملات» به «هیئت قانون گذاری جدید» تاویل می شود.

در اصل می توان اندیشه رشید رضا را مبتنی بر محورهای ذیل دانست:

- سلام به عنوان کامل ترین دین، دربرگیرنده دنیا، آخرت، سیاست و دین است و سیاست جزئی از دین محسوب می شود.

- حکومت اسلامی دارای ویژگی های خاص است که قابل انطباق به سایر حکومت ها نبوده و تقریباً شکلی از جمهوری های معاصر است که البته تفاوت هایی با آنها دارد.

- حکومت اسلامی شکل ثابت و امام واحدی دارد که رهبری مسلمین را بر عهده دارد که ویژگی ها و شرایط معینی دارد.

- وحدت امامت و حکومت، اصلی است که مسلمانان بر آن اجماع دارند. اعتبار و لزوم تعدد و تنوع خلافت، بنا به ضرورت، موقتی است.

- در شرایطی که دولت های قومی رو به گسترش هستند، هر ملتی می تواند به طور موقت برای خود خلیفه ای داشته باشد.

منابع

قادری، حاتم (۱۳۹۹)، اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران، انتشارات سمت، ص ۲۲۵-۲۲۷. اقتباس شده از سایت راسخون در تاریخ ۱۴۰۰/۸/۲۱.

